

چانه‌زنی قومی و تبیین جدایی‌طلبی در قفقاز جنوبی

فهمیمه خوانساری فرد^۱

محمدعلی بصیری^۲

عنایت‌الله یزدانی^۳

منطقه قفقاز جنوبی یکی از حوزه‌های مهم در بررسی پدیده جدایی‌طلبی می‌باشد. اما فارغ از علل و زمینه‌های بروز جدایی‌طلبی، آنچه در بررسی جنبش‌های جدایی‌طلبانه در قفقاز جنوبی حائز اهمیت است این می‌باشد که به‌رغم این‌که بسیاری از گروه‌های قومی این منطقه در سال‌های پساشوروی دارای تمایلات جدایی‌طلبانه بوده‌اند؛ اما همه به یک میزان در این راستا موفق نبوده‌اند و تفاوت‌های معناداری از این منظر در میان آنها وجود دارد. در بررسی علل این امر، نظریه چانه‌زنی قومی که جدایی‌طلبی را بر مبنای روابط متقابل میان سه بازیگر گروه‌های قومی، دولت میزبان و دولت حامی و نیز وجود ابزارهای چانه‌زنی در دست گروه‌های قومی مورد ارزیابی قرار می‌دهد به نظر چارچوب نظری مناسبی می‌باشد. بنابراین، سؤال اصلی این مقاله این است که چرا برخی از گروه‌های قومی در پیگیری مطالبات جدایی‌طلبانه و کسب استقلال سیاسی موفق‌تر از سایرین بوده‌اند؟ در واقع چه عواملی منجر به موفقیت و یا عدم موفقیت گروه‌های قومی در عرصه جدایی‌طلبی می‌شوند؟ در مقام پاسخ به سؤالات فوق و به عنوان فرضیه مقاله باید گفت که هر چه ابزارهای بیشتری برای چانه‌زنی با دولت مرکزی در اختیار گروه‌های قومی باشد در عین حال که منجر به کسب امتیازات بیشتر از مرکز می‌شود، باعث می‌شود تا این گروه‌ها بیشتر به سمت رادیکالیزه کردن تقاضاهای خود از دولت مرکزی حرکت کنند؛ به حدی که در اختیار داشتن دو عامل مهم کنترل سرزمینی و بهره‌مندی از حمایت خارجی - به عنوان دو ابزار مؤثر چانه‌زنی - می‌تواند گروه‌های قومی را به سمت جدایی‌طلبی حتی با استفاده از ابزارهای خشونت‌آمیز سوق دهد. در این مقاله تلاش شده تا با رویکرد توصیفی-تحلیلی و بهره‌مندی از ابزار کتابخانه‌ای و آمار و اسناد نهادهای دولتی و بین‌المللی، فرضیه فوق در ارتباط با جنبش‌های جدایی‌طلبانه در قفقاز جنوبی مورد آزمون قرار گیرد.

واژگان کلیدی: جدایی‌طلبی، چانه‌زنی قومی، دولت حامی، قفقاز جنوبی و کنترل

سرزمینی.

^۱ دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. Email: fkhansarifard@yahoo.com

^۲ نویسنده مسئول، دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

Email: basiri360@ase.ui.ac.ir

Email: eyazdan@ase.ui.ac.ir

^۳ دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۱۵ و تاریخ پذیرش: ۹۷/۳/۲۷

مقدمه

به طور کلی اقلیت‌های قومی در سراسر جهان به شیوه‌های مختلفی برای کسب حقوق مرتبط با هویت متمایز خویش تلاش می‌کنند. در اکثر موارد این تلاش‌ها به صورت مسالمت‌آمیز و در راستا به دست آوردن آزادی‌ها و خودمختاری بیشتر در عرصه‌های مختلف صورت می‌پذیرد، اما در برخی از موارد، گروه‌های قومی به دلایل مختلف که مهم‌ترین آن اعمال فشار و تبعیض از سوی اکثریت است، تقاضاهای خود از دولت مرکزی را به صورت رادیکال بیان کرده و در نهایت به سمت جدایی سرزمینی حرکت می‌کنند. جدایی طلبی به عنوان رادیکال‌ترین شیوه ابراز تقاضا از سوی گروه‌های قومی از جمله مهم‌ترین منابع تغییرات ساختاری در سطح داخلی و بین‌المللی و به ویژه تغییر در مرزهای بین‌المللی محسوب می‌شود. وجود تمایلات جدایی طلبانه در میان بسیاری از گروه‌های قومی امری بدیهی است، اما دستیابی به آن چالش برانگیز بوده است؛ بدین صورت که برخی از گروه‌های قومی در مسیر کسب استقلال سیاسی موفق بوده و برخی دیگر به‌رغم داشتن تمایلات جدایی طلبانه در ابراز و پیگیری مطالبات خود در این زمینه ناکام مانده‌اند. شواهد تجربی نشان‌دهنده این امر هستند که میزان موفقیت یک گروه قومی در راستا جدایی طلبی با میزان وجود ابزارهای چانه‌زنی با دولت مرکزی در دست این گروه پیوند مستقیمی دارد.

منطقه قفقاز جنوبی یکی از مهم‌ترین مناطقی است که با تنوع و تکثر قومی شناخته می‌شود. در این منطقه گروه‌های قومی بسیاری ساکن هستند که هر یک برای کسب حقوق بیشتر از دولت مرکزی طی سالیان متمادی تلاش کرده‌اند. این تلاش‌ها پس از فروپاشی سیستم متمرکز اتحاد جماهیر شوروی با شدت بیشتری نیز دنبال شده است. اما همه این گروه‌ها در پیگیری مطالبات جدایی طلبانه خود به یک اندازه موفق نبوده‌اند و در حالی که برخی از آنها با ابراز تمایلات خویش مبنی بر جدایی از دولت مرکزی توانسته‌اند دولت‌های مستقل خود را در عرصه سیاسی قفقاز جنوبی تشکیل دهند، برخی دیگر از حد این تمایلات فراتر نرفته و در مراحل ابتدایی تلاش برای جدایی طلبی با شکست مواجه شده و مورد سرکوب اکثریت واقع شده‌اند. بنابراین سؤال اصلی مقاله حاضر این است که چه دلیلی باعث موفقیت و یا ناکامی یک گروه قومی در پیگیری اهداف جدایی طلبانه می‌گردد؟ در مقام پاسخ باید گفت که در کنار سایر عواملی که نقشی مهم در حرکت یک گروه قومی به سمت جدایی طلبی ایفا می‌کنند باید از مهم‌ترین عامل یعنی وجود ابزارهای مؤثر چانه‌زنی در اختیار

گروه‌های قومی به عنوان متغیر اصلی در رادیکالیزه کرده تقاضاهای این گروه‌ها و در نهایت موفقیت در عرصه جدایی‌طلبی سخن گفت. بنابراین می‌توان گروه‌های قومی موجود در قفقاز جنوبی را از منظر میزان موفقیت در پیگیری تمایلات جدایی‌طلبانه به دو دسته مجزا تقسیم‌بندی نمود؛ دسته‌ای که با داشتن ابزارهای چانه‌زنی - که در این مقاله به دو مورد تمرکز سرزمینی و حمایت خارجی تقسیم شده است - به اهداف جدایی‌طلبانه خود دست یافته و توانسته‌اند دولت‌های مستقلی - البته غیررسمی - تشکیل دهند و دسته‌ای که در این راستا با شکست مواجه شده و همچنان تابع دولت مرکزی هستند. در این مقاله این فرضیه در ارتباط با مهم‌ترین گروه‌های قومی موجود در قفقاز جنوبی مورد بررسی قرار گرفته است. روش مورد استفاده در این مقاله، روش توصیفی-تحلیلی با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای و آمار و اسناد نهادهای دولتی و بین‌المللی می‌باشد.

چارچوب نظری

یکی از مهم‌ترین مسائلی که در ارتباط با موضوع قومیت و گروه‌های قومی مورد بررسی اندیشمندان سیاسی قرار گرفته، موضوع جدایی‌طلبی است. برخی از محققان قومیت بر این باور هستند که جدایی‌طلبی، ابزار طبیعی خودآگاهی قومی است. در مقابل برخی دیگر نقش مهم و برجسته قومیت در این امر را انکار می‌کنند (Hale, 2008:93)، اما شواهد تجربی نشان‌دهنده این امر هستند که جدایی‌طلبی با موضوع قومیت ارتباط ویژه‌ای دارد. به طور کلی کشمکش‌های جدایی‌طلبانه از جمله مهم‌ترین منابع خشونت در جهان امروز به حساب می‌آیند. تخمین زده می‌شود که در هفت دهه گذشته این دسته از کشمکش‌ها که در زمره جنگ‌های داخلی قرار می‌گیرند، دو برابر جنگ‌های بین‌دولتی رخ داده است (Butt 2017; Denny & Walter 2014; Jenne 2007). باید گفت که در جهان امروز، برجسته‌ترین انواع خشونت‌ها در درون دولت‌ها رخ می‌دهد نه در میان آنها. از این رو، امروزه وقوع جنگ‌های داخلی در درون دولت‌ها امری معمول بوده و با تشدید فرایند فرسودگی هنجارهای حاکمیت، جامعه بین‌الملل توجه بیشتری به یافتن راهی برای حل این کشمکش‌ها ابراز داشته است (Pearlman & Gallagher 2012; Cunningham 2013; George 2009). جیمز

فیرون^۱، معتقد است که وقوع جنگ‌های داخلی بر مبنای شورش‌های جدایی‌طلبانه از دهه ۹۰ میلادی به بعد در سراسر جهان شدت گرفته‌اند. این جنگ‌ها باعث مرگ و میر گسترده، بحران پناهجویی، ویرانی اقتصادی، آسیب در روابط قدرت‌های بزرگ و سازمان‌های بین‌المللی مهم مانند ناتو و سازمان ملل و خطر برجسته جنگ هسته‌ای گردیده است (Fearon, 2004:395). بنابراین امروزه لزوم پرداختن به ابعاد مختلف جدایی‌طلبی، موضوعی مهم در تحقیقات مرتبط با صلح بین‌الملل محسوب می‌شود. به طور کلی جدایی‌طلبی هدف برخی از گروه‌ها در درون یک دولت برای از بین بردن وابستگی به آن دولت و ایجاد دولت دارای حاکمیت برای خویش است (Scruton 2007; Hille 2010). جدایی‌طلبی ممکن است به نظر غیرعقلانی برسد به این دلیل که مستلزم نابود کردن فرصت‌های اقتصادی و تحمل تحولات اجتماعی فراگیر است. به دلیل مخالفت دولت و وجود انحصار زور دولتی در اکثر موارد جدایی‌طلبی به خشونت طولانی مدت منجر می‌شود. بنابراین جدایی‌طلبی اقدامی واگرایانه بوده که هدف آن جدایی سرزمینی است (Badie et al. 2011). مفهوم جدایی‌طلبی اشاره به این ایده دارد که تفاوت‌های نژادی، قومی، فرهنگی، مذهبی، سیاسی و زبانی زمانی که با ظلم، محرومیت، آزار و تبعیض همراه گردد، توجیهی برای برخی از گروه‌ها است تا پیوندهای سیاسی و قانونی خود را با مرکز قطع کنند. هدف نهایی این قطع ارتباط، برقراری و یا بازسازی کنترل بر یک قلمرو خاص به منظور برقراری حاکمیت جداگانه است (Ritzer, 2007:4195). باید گفت که مهم‌ترین استدلالی که از سوی جدایی‌طلبان در توجیه اقدامات خود استفاده شده، اعتقاد به اصل حق تعیین سرنوشت است. اما ماهیت این اصل که بر اساس چندین سند بین‌المللی از جمله منشور سازمان ملل، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و اعلامیه روابط دوستانه سازمان ملل ارائه شده است؛ باعث تصورات و پیش‌فرض‌های نادرستی گردیده به ویژه در زمانی که از این حق به عنوان پایه‌ای برای جدایی‌طلبی بهره‌برداری شده است (Cornell 2017; Sterio 2013)؛ چرا که بر اساس تعریف منشور سازمان ملل، حق تعیین سرنوشت به معنای اعطای حق به گروه‌های اقلیت برای جدایی از دولت‌های مادر دارای حاکمیت نمی‌باشد. بنابراین موضوع شناسایی حقوقی و رسمی مناطق جدایی‌طلب نیز یکی از مهم‌ترین مسائل در ارتباط با موضوع جدایی‌طلبی محسوب می‌شود. در واقع، اصول حاکمیت دولت و انسجام سرزمینی به عنوان هنجارهای بنیادین روابط بین‌الملل از سال ۱۹۴۵ به بعد به طرز

¹. James Fearon

مؤثری جدایی‌طلبی را به عنوان ابزاری برای تغییر مرزهای موجود، محدود می‌کنند. از این رو، جامعه بین‌الملل پیوسته از شناسایی دیپلماتیک موجودیت‌های جدایی‌طلب امتناع می‌کند (Badie et al., 2011:2369).

ادبیات نظری مرتبط با بسیج اقلیت‌ها به ویژه در ارتباط با موضوع جدایی‌طلبی بسیار گسترده است، اما می‌توان ادبیات مربوط به علل جدایی‌طلبی را به چندین چارچوب نظری گسترده تقسیم‌بندی نمود که هر یک از آنها دسته‌ای از عوامل را در تمایل گروه‌های قومی به جدایی‌طلبی مورد توجه قرار داده‌اند. به طور کلی نظریه‌های مربوط به بسیج اقلیت‌ها به طور گسترده به دو نوع ساختاری^۱ و پویا^۲ تقسیم می‌شود. نظریات ساختاری نیز به نوبه خود به سه زیرشاخه گسترده تقسیم می‌گردد؛ استدلال‌های دیرینه‌گرایانه و یا ذات‌گرایانه^۳، نظریات اقتصادی^۴ و در نهایت نظریات نهادگرایانه^۵. نظریه‌های ذات‌گرایانه بر این باور هستند که زمانی که یک گروه از هویت خویش به عنوان یک ملت در عصر مدرن آگاه می‌گردد، طبیعی است که به دنبال حق تعیین سرنوشت خود حتی با استفاده از ابزارهای خشونت‌آمیز خواهد بود. بنابراین دعای جدایی‌طلبانه بازتابی مستقیم از تمایل یک گروه متمایز برای کسب استقلال سیاسی است (Kurian, 2011: 1524). دسته دوم، نظریات ساختارگرا یعنی نظریه‌های اقتصادی بر این باور است که تفاوت‌های اقتصادی میان اقلیت و اکثریت ممکن است طی زمان باعث افزایش تقاضا برای جدایی‌طلبی گردد. در برخی از موارد رهبران مناطق ثروتمند ممکن است برای جلوگیری از پرداخت مالیات به مرکز فقیر خود به دنبال کسب استقلال سیاسی از مرکز بروند. در برخی از موارد نیز مناطق فقیر ممکن است برای جلوگیری از بهره‌برداری مرکز ثروتمند از خود به دنبال جدایی‌طلبی باشند (Jenne 2007; Jenne et al. 2007). در واقع این نظریه بیان می‌دارد که جدایی‌طلبی قومی پیامد غفلت و یا سوءمدیریت نخبگان مرکزی در مورد اقتصاد مناطق عقب‌مانده می‌باشد. این نظریه به تفاوت در میزان توسعه‌یافتگی در میان مرکز و پیرامون می‌پردازد. از آنجا که اعضای یک منطقه در وضعیت بهتر و یا بدتر از لحاظ ثروت درآمد و کار نسبت به سایر همسایگان خود قرار

¹. Structural

². Dynamic

³. Primordialist or Essentialist Arguments

⁴. Economic Theories

⁵. Institutional Theories

می‌گیرند این امر می‌تواند باعث نارضایتی اجتماعی و در نهایت جدایی طلبی قومی گردد (Smith 1979; Horowitz 1981).

سومین دسته از نظریات ساختارگرا، نظریات نهادگرایانه و یا سازه‌انگاران^۱ است که بیان می‌دارد وجود ترتیباتی برای خودمختاری اقلیت‌ها، می‌تواند به جدایی طلبی منجر گردد. این دسته از نظریات بر این باور هستند که ساختارهای شبه‌دولتی مانند خودمختاری منطقه‌ای، گروه‌های قومی را مستعد جدایی طلبی می‌نماید (Kurian, 2011:1524). قرائت دیگری از این نظریه بدین صورت است که ضعف خود مرکز در تشدید تمایلات جدایی طلبانه تأثیر دارد. در واقع از آنجا که قدرت بسیج اقلیت با قدرت سرکوب‌گرانه دولت سنجیده می‌شود این بدین معنا است که وقتی مرکز بیش از حد ضعیف می‌شود، قدرت نسبی اقلیت‌ها به همان میزان افزایش می‌یابد (Jenne, 2007:4). به طور کلی در مورد ارتباط میان خودمختاری و جدایی طلبی دو موضع‌گیری متفاوت در میان محققان وجود دارد؛ در مقابل محققانی که وجود مناطق خودمختار و اعطای خودمختاری به گروه‌های قومی را در تشدید تمایلات جدایی طلبانه در میان آنها مؤثر می‌دانند (Weller & Nobbs 2010; Brancati 2009; Siroky 2016)؛ عده‌ای دیگر بر این باور هستند که اعطای خودمختاری به گروه‌های قومی از برخورد و تنش میان این گروه‌ها و دولت مرکزی می‌کاهد و راهی برای مدیریت روابط میان طرفین می‌باشد (Gurr 1994; Ghai 2000; Cornell 2002; Wolff 2013).

نظریات پویا نیز خود به سه دسته تقسیم‌بندی می‌شوند. دسته اول، نظریات نخبگان^۲ و یا نظریات ابزارگرایانه^۳ است. این دسته بیان می‌دارند که رهبران سیاسی، مردم را بر مبنای قومی و به منظور حفظ حمایت عمومی در مواجهه با تغییرات بین‌المللی و یا داخلی بسیج می‌کنند. دسته دوم نظریات، رویکرد هراس‌های قومی^۴ است. قرائتی از این نظریه با عنوان معضل امنیت قومی^۵ شناخته می‌شود که بر این باور است که گروه‌ها در واکنش به خلأ امنیتی ناشی از فروپاشی دولتی بسیج می‌شوند. شواهد تجربی نشان می‌دهد که اکثر جنبش‌های جدایی طلب از زمان جنگ جهانی دوم به بعد در زمانی رخ داده که دولت در فرایند تغییر رژیم و

¹. Institutional or Constructivist Theories

². Elite Theories

³. Instrumentalist Theories

⁴. Ethnic Fears Approach

⁵. Ethnic Security Dilemma

یا انتقال قدرت قرار داشته است (Kurian 2011; Jenne 2007). نوع دوم از این دسته از نظریات، استدلال تعهد معتبر^۱ است که بر این باور است که جدایی‌طلبی در دوران انتقال سیاسی و در زمانی رخ می‌دهد که مرکز نمی‌تواند قول قابل‌اعتباری در مورد آینده اقلیت بدهد (Jenne et al., 2007:544). دو نظریه معضل امنیت قومی و تعهد معتبر بر اساس این فرض قرار دارند که جدایی‌طلبی در ابتدا به دلیل هراس اقلیت از قربانی شدن رخ می‌دهد. در نهایت دسته سوم نظریات پویا در ارتباط با جدایی‌طلبی، نظریه چانه‌زنی قومی^۲ است.

نظریه چانه‌زنی قومی به طور کلی الگوهای چانه‌زنی، نقشی محوری در ادبیات روابط بین‌الملل و به ویژه در مطالعه کشمکش‌ها ایفا می‌کنند (Little & Zeitzoff, 2017:523). رهیافت چانه‌زنی بر مجموعه‌ای از بازیگران که برای دستیابی به توافق با یکدیگر تلاش می‌کنند، تمرکز می‌کند. بنابراین نکته کلیدی در این رویکرد، شناسایی بازیگران کلیدی و ترجیحات آنان است. در واقع، منطق نظریه چانه‌زنی قومی بر اساس اقدامات سه بازیگر اقلیت قومی، مرکز یا اکثریت و دولت حامی اقلیت قرار دارد (Gallagher 2013; Pearlman & Gallagher 2012; Jenne 2004). بر اساس این رویکرد شکل‌گیری انتظارات اقلیت از قدرت نفوذ بیش از حد خود، تمایلات جمعی برای تقاضاهای رادیکال‌تر را نیز ایجاد می‌کند. در این شرایط رهبران اقلیت از این تقاضاها برای کسب امتیازات بیشتر از حکومت مرکزی بهره‌برداری می‌کنند. در واقع این نظریه بیان می‌دارد که رادیکالیزه شدن یک گروه بر اثر تغییر انتظارات از قدرت نسبی این گروه در برابر مرکز رخ می‌دهد. این انتظارات با ساختار نهادی گروه و نیز با اقدامات حامی بیرونی گروه شکل می‌گیرد. این نظریه بر این باور است که ابراز تقاضاها علیه مرکز به عنوان ابزار چانه‌زنی برای کسب امتیازات به خدمت گرفته می‌شود. اگر اقلیت بر این باور باشد که اهرم‌های استراتژیک قدرتمندی علیه مرکز در اختیار دارد در این صورت احتمال زیادی وجود دارد که اقلیت، تقاضاهای افراطی‌تری مانند جدایی‌طلبی از مرکز داشته باشد تا به واسطه آن بتواند از مرکز امتیازات بیشتری کسب کند. بنابراین در اختیار داشتن اهرم نفوذ توسط اقلیت با داشتن تقاضاهای افراطی از مرکز در ارتباط است. اگر اقلیت دارای موقعیتی نهادی - مانند وضعیت خودمختاری - باشد که به واسطه آن قدرت نسبی خود در برابر دولت را به نمایش گذارد در این حالت احتمال رادیکال شدن رفتارهای اقلیت وجود دارد. بنابراین در اختیار داشتن اهرم‌های نفوذ توسط اقلیت احتمال

1. Credible Commitment Arguments

2. Ethnic Bargaining Theories

افراطی شدن تقاضاهای آن از مرکز را بیشتر کرده و ممکن است به جدایی طلبی آن گروه منجر گردد (Jenne 2007; Jenne et al. 2007; Denny & Walter 2014). در این میان به نظر می‌رسد که منابع بیرونی قدرت یک گروه قومی نسبت به منابع داخلی در بحث چانه‌زنی از اهمیت بیشتری برخوردار هستند؛ به این دلیل که یک اقلیت تنها با در اختیار داشتن تمرکز سرزمینی نمی‌تواند در پیگیری تمایلات جدایی طلبانه خود موفق باشد؛ از این رو حمایت خارجی نقش برجسته‌تری در میزان موفقیت یک گروه قومی در این زمینه ایفا می‌کند.

باید گفت که تهدیدهای جدایی طلبی بیشتر به عنوان ابزار چانه‌زنی اقلیت‌ها برای کسب امتیازات بیشتر از مرکز به کار می‌رود، اما گاهی این تهدیدها صورت واقعی به خود گرفته و یک گروه با در اختیار داشتن منابع داخلی و خارجی قدرت - مانند تمرکز سرزمینی^۱ و حمایت خارجی - تهدیدهای خود را عملی کرده و به جدایی سرزمینی دست می‌زند. این رویداد به ویژه در زمانی که دولت مرکزی بدون توجه به منابع قدرت و ابزارهای چانه‌زنی یک گروه، آن را سرکوب می‌کند، بیشتر رخ می‌دهد. بنابراین زمانی که اقلیت‌ها منابع داخلی (نظیر تمرکز سرزمینی) و خارجی (مانند دریافت حمایت از سوی یک بازیگر قدرتمند خارجی) قدرت را در اختیار دارند در این زمان علاقه مند به تشدید تقاضاهای خود برای جدایی طلبی می‌گردند تا بتوانند هزینه‌های جانبی بیشتری از حکومت دریافت کنند. بنابراین در این رویکرد در اختیار داشتن منابع قدرت داخلی و خارجی نقش مهمی در بروز تقاضاهای رادیکال از سوی اقلیت ایفا می‌کند. منابع قدرت داخلی یک اقلیت در اختیار داشتن تمرکز سرزمینی می‌باشد؛ یعنی اقلیت قومی باید یک منطقه و یا سرزمین را در اختیار داشته باشد که اعضای آن گروه به طور متمرکز در آن ساکن باشند. بنابراین پراکندگی یک گروه قومی در یک سرزمین نمی‌تواند به عنوان یک منبع قدرت داخلی، ابزاری برای چانه‌زنی اقلیت با مرکز محسوب گردد. منابع بیرونی یا خارجی قدرت اقلیت نیز شامل دولت‌ها، سازمان‌ها و یا گروه‌های ذی‌نفع خارجی است که از اقلیت، حمایت نظامی و سیاسی می‌کنند. هم‌چنین وجود یک وطن خارجی که گروه اقلیت به آن گرایش داشته و در پی پیوستن به آن باشد نیز جزء منابع بیرونی قدرت یک گروه قومی محسوب می‌شود. در این راستا، اگر یک گروه قومی از حمایت قدرتمند یک دولت حامی برخوردار باشد در این صورت تقاضاهای خود علیه دولت میزبان را رادیکالیزه می‌کند؛ اگرچه مرکز تعهد موثقی در حمایت از حقوق اقلیت‌ها داده باشد

^۱. Territorial Concentration

و در مقابل، اگر یک اقلیت بر این باور باشد که هیچ‌گونه حمایت خارجی دریافت نمی‌کند در این صورت خود را با شرایط موجود در دولت میزبان تطبیق خواهد داد؛ اگرچه مورد سرکوب قابل توجه اکثریت قرار گیرد (Jenne 2004; Jenne et al. 2007). بنابراین این نظریه بیان می‌دارد که اقلیت اگر حمایت خارجی دریافت کند به سمت رادیکالیزه کردن تقاضاهای خود و جدایی‌طلبی حرکت می‌کند. در واقع، زمانی که اقلیت نشانه‌هایی از سوی حامی خارجی خود مبنی بر قصد مداخله به نفع خود را دریافت می‌کند در این حالت رهبران گروه اقلیت تقاضاهای خود علیه مرکز را به صورت افراطی بروز می‌دهند؛ حتی اگر مرکز نسبت به رعایت رفتاری اعتدال‌آمیز در مقابله با اقلیت متعهد باشد. اما در مقابل، اگر این حمایت دریافت نشود، اقلیت خود را در مواجهه با سرکوب مرکز آماده می‌کند. در این نظریه این اعتقاد نیز وجود دارد که وجود یک اکثریت سرکوب‌گر و در کنار آن یک دولت حامی به ابراز خشونت‌بار تقاضاها از سوی اقلیت منجر می‌شود. در این حالت، اکثریت نیز با جنگ به مصاف اقلیت می‌رود. از آن جایی که در این وضعیت انتظار مداخله دولت حامی در جنگ می‌رود، اکثریت به عقب رانده شده و امتیازاتی را به اقلیت می‌دهد (Jenne, 2004:735). بنابراین باید به این نکته توجه کرد که سرکوب گروه‌هایی که دارای ابزارهای چانه‌زنی هستند و در نهایت شکست روند چانه‌زنی می‌تواند به جنگ منجر شود.

بنابراین می‌توان نکات اصلی در این نظریه را به صورت زیر بیان نمود:

- وجود ابزارهای چانه‌زنی در اختیار یک گروه قومی با میزان رادیکالیزه شدن تقاضاهای این گروه از مرکز، ارتباط مستقیم دارد.

- در اختیار داشتن تمرکز سرزمینی و برخورداری از حمایت خارجی دو ابزار مهم چانه‌زنی یک گروه قومی محسوب می‌شود. این دو در کنار یکدیگر میزان قدرت و نفوذ یک اقلیت در برابر مرکز را افزایش می‌دهد؛ از این رو فقدان یکی از این منابع تا حد زیادی از میزان قدرت اقلیت در برابر مرکز می‌کاهد. هرچند شواهد تجربی نشان‌دهنده این مسئله هستند که در روند چانه‌زنی و نیز جدایی‌طلبی، اهمیت دریافت حمایت خارجی بیش از تمرکز سرزمینی می‌باشد.

- برخورداری از این ابزارها به اقلیت در کسب امتیازات بیشتر از مرکز یاری می‌رساند. همچنین قدرت نفوذ برآمده از این ابزارها در رادیکالیزه شدن تقاضاهای یک گروه قومی به سمت جدایی‌طلبی مؤثر است.

- در رابطه میان یک گروه قومی دارای ابزارهای چانه‌زنی مؤثر با دولت مرکزی ممکن است دو وضعیت رخ نماید؛ در وضعیت اول ابزارهای چانه‌زنی باعث کسب امتیازات بیشتر گروه قومی در مذاکرات با مرکز می‌گردد. در این حالت کسب امتیازات به طور موقت و در کوتاه مدت گروه قومی را از پیگیری مطالبات جدایی‌طلبانه بازمی‌دارد؛ اما به تدریج با افزایش قدرت گروه قومی و فهم این نکته که در اختیار داشتن منابع داخلی و خارجی قدرت، امکان جدایی از دولت مرکزی را بیشتر می‌کند با شدت بیشتری به سمت رادیکالیزه کردن تقاضاهای خود در راستا جدایی‌طلبی حرکت می‌کند. در وضعیت دوم، مرکز بدون توجه به ابزارهای چانه‌زنی گروه قومی دست به سرکوب آن می‌زند و در مقابل تقاضاهای افراطی گروه مذکور موضع می‌گیرد که در این حالت همان‌گونه که گفته شد احتمال رادیکال‌تر شدن رفتار اقلیت، افزایش تلاش‌ها در راستا جدایی‌طلبی و حتی وقوع جنگ میان طرفین تشدید می‌شود. بنابراین وجود ابزارهای درونی و بیرونی چانه‌زنی در دست یک گروه قومی باعث می‌شود تا همواره در روابط میان این گروه و مرکز احتمال رادیکال شدن تقاضاها و تشدید تمایلات جدایی‌طلبانه وجود داشته باشد. از این رو، می‌توان گفت که در اختیار داشتن ابزارهای چانه‌زنی در میزان موفقیت تلاش‌های یک گروه قومی در راستا جدایی‌طلبی مؤثر می‌باشد.

در راستا نکات گفته شده، هدف مقاله حاضر بررسی پدیده جدایی‌طلبی در قفقاز جنوبی با استفاده از چارچوب نظری چانه‌زنی قومی می‌باشد. در ادامه تلاش شده تا در عین بررسی پیشینه وجود تمایلات جدایی‌طلبانه در میان گروه‌های قومی برجسته در قفقاز جنوبی، تأثیر وجود ابزارهای چانه‌زنی در میزان موفقیت این گروه‌ها در کسب امتیازات و نیز جدایی‌طلبی از مرکز مورد ارزیابی قرار گرفته و جدایی‌طلبی گروه‌های قومی قفقاز جنوبی از این منظر مورد مقایسه قرار گیرد.

چانه‌زنی قومی و جدایی‌طلبی در قفقاز جنوبی

به طور کلی در میان مناطق جدا شده از اتحاد جماهیر شوروی، منطقه قفقاز جنوبی بیشترین میزان گروه‌های قومی را در خود جای داده است؛ به طوری که این منطقه با تنوع گروه‌های قومی ساکن در آن شناخته می‌شود. از این رو این منطقه به شدت مستعد درگیری‌ها و منازعات میان اقوام مختلف بوده است و همه دولت‌های آن به نوعی درگیر کشمکش‌های لاینحل قومی بوده‌اند (Gahrton, 2010:3). با فروپاشی کمونیسم بیشتر

حکومت‌های کمونیستی به دولت‌های ملی‌گرا تغییر یافتند. این موضوع باعث ایجاد مشکلاتی برای اقلیت‌های موجود در کشورهای قفقاز جنوبی گردید؛ به ویژه برای آبخازها، اوستیایی‌ها، آرامنه‌ی جاواختی^۱، آذری‌های کوموکارتلی^۲، آرامنه قره‌باغ و نیز لزگی‌ها^۳ در منطقه‌ای مابین داغستان و جمهوری آذربایجان. برخی از این موارد به کشمکش‌های خشونت‌بار و متعاقب آن آتش‌بس بدون راه‌حلی برای مناقشه موجود منتهی شده است (Hille, 2010:211-212).

بنابراین پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بسیاری از گروه‌های قومی موجود در قفقاز جنوبی با استفاده از فرصت به وجود آمده به دنبال پیگیری مطالبات جدایی‌طلبانه خود برآمدند، اما تنها برخی از آنها در این مسیر موفق عمل کرده‌اند و بسیاری از آنها با سرکوب اکثریت دست از مواضع افراطی خود نسبت به دولت مرکزی برداشته و در بهترین حالت با برخورداری از میزانی از خودمختاری در منطقه خود دست از تلاش در راستا جدایی برداشته‌اند. در این میان این پرسش مطرح می‌شود که چرا برخی از گروه‌های قومی قفقاز جنوبی در راستا جدایی‌طلبی موفق‌تر بوده‌اند؟ به نظر می‌رسد که دلیل اصلی این امر با میزان برخورداری گروه‌های قومی از ابزارهای چانه‌زنی با دولت مرکزی در ارتباط می‌باشد. از این رو در ادامه تلاش شده تا عملکرد گروه‌های قومی برجسته در قفقاز جنوبی در عرصه جدایی‌طلبی با توجه به این مسئله مورد ارزیابی و مقایسه قرار گیرد. بر این اساس این گروه‌ها را در دو دسته‌بندی متفاوت مورد بررسی قرار داده‌ایم؛ دسته اول گروه‌هایی هستند که در عرصه جدایی‌طلبی موفق بوده و برای دستیابی به استقلال سیاسی به جنگ با دولت مرکزی پرداخته و در حال حاضر دولت‌های خود - هرچند غیررسمی - را تشکیل داده‌اند و دسته دوم، گروه‌هایی هستند که به‌رغم داشتن تمایلات جدایی‌طلبانه در سال‌های ابتدایی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در این عرصه با شکست مواجه شده‌اند.

¹. Javakheti

². Kvemo Kartli

³. Lezgins

جنبش‌های جدایی‌طلبانه موفق در قفقاز جنوبی؛ دولت‌های غیررسمی در آبخازیا، اوستیای جنوبی و قره‌باغ

آبخازیا به عنوان یک شاهزاده‌نشین مستقل در سال ۱۸۱۰ تحت‌الحمایه روسیه تزاری قرار گرفت (Hille, 2010:64). این منطقه پس از فروپاشی امپراتوری تزاری و در سال ۱۹۲۱ و با کسب موقعیت یک جمهوری متحد، وارد اتحاد جماهیر شوروی شد، اما در سال ۱۹۳۱ به عنوان جمهوری خودمختار آبخازیا تحت کنترل و اداره گرجستان قرار گرفت. تنش‌ها میان آبخازها و گرجی‌ها در دوران شوروی به اشکال مختلف وجود داشت. در دوران شوروی، آبخازیا به طور مکرر و در سال‌های ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۸ از مسکو تقاضای گنجانیدن جمهوری خودمختار خود در درون فدراسیون روسیه را نمود (Weller & Nobbs, 2010:215)، اما این درخواست‌ها مورد پذیرش حزب کمونیست واقع نشد. روند تنش‌های میان آبخازها و گرجی‌ها پس از شروع پروستریکا^۱ شدت گرفت تا این‌که شورای عالی آبخازیا در اوت ۱۹۹۰ رأی به استقلال این منطقه از گرجستان داد، مسئله‌ای که بلافاصله از سوی دولت گرجستان رد شد. در آوریل ۱۹۹۱ گرجستان اعلام استقلال نمود و در فوریه ۱۹۹۲ قانون اساسی ۱۹۷۸ شوروی-گرجستان را که بر اساس آن تضمین شده بود تا آبخازیا از آزادی‌های فرهنگی گسترده و حقوق سیاسی در درون منطقه برخوردار باشد، لغو کرد. در عوض قانون اساسی سال ۱۹۲۱ دوباره احیا شد که در آن به آبخازیا نه به عنوان یک جمهوری خودمختار، بلکه به طور ساده با عنوان منطقه سوخومی^۲ اشاره شده بود. آبخازیا به این امر واکنش نشان داد و در سال ۱۹۹۲ شورای عالی آبخازیا رأی به احیای قانون اساسی سال ۱۹۲۵ داد که براساس آن آبخازیا به عنوان یک جمهوری متحد اعلام شده بود (Sussex, 2012:79-80). بنابراین اعلام زبان گرجی به عنوان زبان رسمی در سراسر گرجستان از سوی دولت مرکزی، اعلام استقلال آبخازیا و پس از آن نقض خودمختاری این منطقه توسط گرجستان، طرفین را به سمت جنگ با یکدیگر رهنمون کرد. در ژوئن ۱۹۹۲، ولادیسلاو آردزینبا^۳ رئیس‌جمهور آبخازیا، پیش‌نویس توافق‌نامه‌ای را برای شورای دولتی گرجستان فرستاد که در آن به راه حلی فدراتیو و یا کنفدراتیو برای مشکل موجود که از طریق آن انسجام سرزمینی گرجستان

¹. Perestroika

². Sukhumi Region

³. Vladislav Ardzinba

نیز مورد حمایت قرار می‌گرفت، اشاره کرده بود، اما این امر از سوی رهبری جدید گرجستان رد شد و تنش‌ها در میانه مذاکرات غیرسازنده دوباره شدت گرفت (Cornell, 2001:158). به هر حال جنگ میان گرجستان و آبخازیا از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴ به طول انجامید. در نوامبر ۱۹۹۴ حکومت آبخازیا قانون اساسی جدیدی به تصویب رساند که بیان می‌داشت آبخازیا یک دولت دموکراتیک دارای حاکمیت و مبتنی بر قانون است که به طور تاریخی از طریق حق یک ملت برای تعیین سرنوشت مستقر شده است (Hille, 2010:228). بنابراین آبخازیا به استقلال غیررسمی دست یافت، هرچند که تنش میان گرجستان و آبخازیا در سال‌های بعد به صورت‌های مختلفی ادامه یافت تا این‌که در سال ۲۰۰۸ و پس از حمایت رسمی روسیه از آبخازیا، شکل‌گیری دولت مستقل آبخازیا صورت حقیقی به خود گرفت.

در بررسی ابزارهای چانه‌زنی قومی آبخازها باید گفت که این گروه قومی در ارتباط با تفلیس، منابع داخلی و خارجی قدرت را در اختیار داشته است. از منظر منابع داخلی قدرت، آبخازها در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بر اثر اعلام استقلال و وقوع جنگ با گرجستان تبدیل به بزرگ‌ترین گروه قومی در آبخازیا شده و تمرکز سرزمینی به دست آورده‌اند. به طور کلی طی دوران اتحاد جماهیر شوروی جمعیت آبخازیا از گروه‌های قومی و ملی بسیاری تشکیل شده بود، اما در سال‌های پس از اعلام استقلال و به ویژه پس از جنگ با گرجستان، ترکیب قومی آبخازیا به نفع آبخازها تغییر یافت. بر طبق آخرین سرشماری انجام شده در آبخازیا پیش از جنگ در سال ۱۹۹۱ آبخازها تنها ۱۷/۸ درصد از جمعیت آبخازیا را تشکیل می‌دادند؛ در حالی که ۴۵/۷ درصد جمعیت آبخازیا گرجی، ۱۴/۶ درصد ارمنی و ۱۴/۳ درصد روسی بودند (Zurcher 2007; Gahrton 2010; Kolstø & Blakkisrud 2013)، اما از زمان جنگ ۱۹۹۲ تعادل قومی در آبخازیا به طرز قابل توجهی تغییر کرد. بیشتر گرجی‌ها طی جنگ از این منطقه فرار کرده و دیگران نیز برای رهایی از مشکلات اقتصادی از این منطقه مهاجرت کردند. به همین دلیل سهم آبخازها از جمعیت طی این سال‌ها افزایش یافت. اطلاعات رسمی ارائه شده بر اساس سرشماری سال ۲۰۰۳ در جمهوری آبخازیا نشان می‌دهد که ۴۴/۲ درصد جمعیت این جمهوری، آبخاز هستند که این میزان بر اساس سرشماری سال ۲۰۱۱ به ۵۰/۸ درصد افزایش یافته است (Population Censuses in Abkhazia, 2011). بنابراین می‌توان گفت که آبخازها در قلمرو ویژه خود از تمرکز سرزمینی برخوردار می‌باشند. از سوی دیگر در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آبخازیا از حمایت‌های همه جانبه روسیه به

عنوان حامی خارجی برخوردار بوده است. در واقع، منبع خارجی قدرت آبخازیا، حمایت‌های فدراسیون روسیه از دستیابی آبخازیا به استقلال می‌باشد که اوج آن حمله روسیه به گرجستان در اوت ۲۰۰۸ و به رسمیت شناختن استقلال این منطقه به همراه اوستیای جنوبی به عنوان دولت‌های مستقل بوده است. روسیه در نوامبر سال ۲۰۱۴، معاهده اتحاد و مشارکت استراتژیک^۱ با آبخازیا را امضا نمود که از ۵ مارس ۲۰۱۵ قابل اجرا گردید. این معاهده تنها چند هفته پس از امضای معاهده‌ای مشابه با اوستیای جنوبی که در فوریه ۲۰۱۵ منعقد گردید، میان طرفین بسته شد (German, 2016:155-159).

روابط روسیه و آبخازیا در سال‌های اخیر در زمینه‌های مختلف و در عالی‌ترین سطوح آن، روند رو به رشدی داشته است. برای مثال در آوریل ۲۰۱۷ سرگئی لاوروف^۲ به سوخومی سفر کرده و با رئیس جمهور آبخازیا رائل خاجیمبا^۳ و وزیر خارجه آن دائور کوف^۴ دیدار نمود و بر تقویت روابط دو جانبه و همکاری در مسائل مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز برقراری امنیت و ثبات در قفقاز جنوبی تأکید نمود. وی همچنین با بسلان بارتسیتس^۵ دیدار کرد و در مراسم افتتاح سفارت جدید روسیه در آبخازیا مشارکت نمود (The Ministry of Foreign Affairs of the Russian Federation, 2017). این موارد نشان‌دهنده اهمیت ویژه آبخازیا برای روسیه و حمایت‌های این کشور از استقلال آبخازیا می‌باشد.

منطقه اوستیا به عنوان بخشی از گرجستان تا پایان جنگ جهانی اول تحت‌الحمایه روسیه تزاری بود، اما پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و شکل‌گیری اتحاد جماهیر شوروی، اوستیایی‌ها میان فدراسیون روسیه و گرجستان و در دو موجودیت خودمختار یعنی جمهوری خودمختار اوستیای شمالی و منطقه خودمختار اوستیای جنوبی تقسیم گردیدند. در نهایت زمانی که گرجستان در درون جمهوری فدراتیو ماورای قفقاز وارد شد؛ منطقه خودمختار اوستیای جنوبی نیز در آوریل ۱۹۲۲ و در چارچوب گرجستان تشکیل گردید (Gahrton, 2010:58). در دوران شوروی، اوستیایی‌ها از خودمختاری جزئی درون گرجستان مانند حق تکلم به زبان اوستیایی

¹. Treaty of Alliance and Strategic Partnership

². Sergey Lavrov

³. Raul Khadjimba

⁴. Daur Kove

⁵. Beslan Bartsits

و تدریس آن در مدارس بهره‌مند بودند (Sterio, 2013:143). در سال ۱۹۸۹، تنش‌های میان گرجی‌ها و اوست‌ها افزایش یافت. اوستیای جنوبی در این سال‌ها به دنبال اتحاد با اوستیای شمالی و تغییر وضعیت خود به یک جمهوری خودمختار در دوران فدراسیون روسیه بود (Zurcher, 2007:124)؛ مسئله‌ای که مخالفت شدید تفلیس را در پی داشت. در سال‌های پایانی اتحاد جماهیر شوروی درگیری‌های میان طرفین شدت گرفت. در نوامبر ۱۹۸۹ شورای عالی اوستیای جنوبی تصمیمی مبنی بر اتحاد اوستیای جنوبی با اوستیای شمالی اتخاذ کرد و در سپتامبر ۱۹۹۰ اعلام نمود که اوستیای جنوبی یک جمهوری مستقل در درون اتحاد جماهیر شوروی است. این امر به معنی جدا شدن از گرجستان و برخورداری از حق جدایی‌طلبی بود. (Gahrton, 2010: 58-59). در نهایت، جنگ در اوستیای جنوبی در ژانویه ۱۹۹۱ یک ماه پس از آن که حکومت گرجستان به رهبری زویاد گامساخوردیا^۱ وضعیت اوستیای جنوبی را به عنوان یک منطقه خودمختار لغو کرد و آن را بخشی از گرجستان اعلام نمود، آغاز گردید (Weller & Nobbs, 2010: 215) و منجر به اعلام استقلال اوستیای جنوبی در سال ۱۹۹۲ گردید. از آن زمان به بعد، اوستیای جنوبی مانند آبخازیا خود را مستقل از گرجستان معرفی و همه ساختارهای یک دولت دارای حاکمیت را ایجاد نمود (Yemelianova, 2015:224). از سال ۱۹۹۲ تا سال ۲۰۰۴، اوستیای جنوبی به نسبت آرام بود، اما در این سال و در زمانی که مقامات گرجستان شروع به انجام اقداماتی برای تحت کنترل درآوردن اوستیای جنوبی نمودند، تنش‌ها دوباره تشدید شد. در نهایت در اوت همان سال، توافق آتش‌بس میان طرفین به امضا رسید. پس از سال ۲۰۰۴، دولت گرجستان نسبت به حمایت‌های روسیه از این منطقه واکنش‌های متعددی نشان داد تا این‌که تشدید مجدد خشونت‌ها در تابستان ۲۰۰۸، منجر به جنگ روسیه و گرجستان بر سر اوستیای جنوبی شد (Sterio, 2013:146). این جنگ باعث به رسمیت شناخته شدن دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی به عنوان دو دولت مستقل - و البته غیررسمی - از سوی روسیه و تعداد معدودی از دولت‌ها گردید.

در مورد اوستیایی‌ها باید گفت که این گروه قومی نیز مانند آبخازها از ابزارهای مؤثر چانه‌زنی قومی با دولت مرکزی برخوردار بوده است. در سرشماری سال ۱۹۸۹ در منطقه اوستیای جنوبی، اوست‌ها ۶۶ درصد و گرجی‌ها نیز ۲۹ درصد از کل جمعیت را شامل

¹. Zviad Gamsakhurdia

می‌شده‌اند (Census Results in South Ossetia, 2002). پس از وقوع جنگ در اوستیای جنوبی در سال ۱۹۹۲، بسیاری از اوست‌های ساکن گرجستان به اوستیای شمالی و جنوبی مهاجرت کردند و همچنین بسیاری از گرجی‌های ساکن در اوستیای جنوبی نیز به بخش‌های دیگر گرجستان مهاجرت نمودند (Hille, 2010:226). این امر باعث تغییر جمعیتی در اوستیای جنوبی در سال‌های بعد گردید. جنگ اوت ۲۰۰۸ میان روسیه و گرجستان این روند را شدت بخشید و باعث تشدید میزان مهاجرت گرجی‌ها از اوستیای جنوبی شد؛ به نحوی که در سرشماری سال ۲۰۱۵ در جمهوری اوستیای جنوبی، گروه قومی اوستیایی ۸۹/۹ درصد جمعیت و گرجی‌ها تنها ۷/۴ درصد جمعیت اوستیای جنوبی را شامل می‌شوند (Democracy & Freedom Watch, 2016). این امر باعث تغییر بافت جمعیتی اوستیای جنوبی به نفع اوست‌ها شد و باعث شد تا این گروه قومی در منطقه خود از تمرکز سرزمینی برخوردار گردند. همچنین اوستیای جنوبی نیز مانند آبخازیا در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و به ویژه از نیمه دوم دهه ۹۰ میلادی از حمایت‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی روسیه برخوردار بوده است. روسیه از سال ۲۰۰۲ به شهروندان آبخازیا و اوستیای جنوبی، پاسپورت روسی اعطا کرده و به طرز قابل ملاحظه‌ای، بودجه دولتی این مناطق را تأمین نموده است (Caspersen, 2012:56). این حمایت‌ها با درگیر شدن این کشور در جنگ با گرجستان بر سر حمایت از استقلال سیاسی اوستیای جنوبی در سال ۲۰۰۸ علنی گردید. اقدام روسیه در شناسایی اوستیای جنوبی با مساعدت نظامی و اقتصادی قابل توجه این کشور همراه شده و به دولت غیررسمی اوستیای جنوبی موضعی قدرتمند در مذاکرات با تفلیس در مورد بازگشت پناهندگان و نیز حل و فصل وضعیت سیاسی آن بخشید (Hoch et al., 2014: 55-56). به طور کلی، روسیه با توجه به استقلال غیررسمی آبخازیا و اوستیای جنوبی برای حدود دو دهه، پیش از به رسمیت شناختن استقلال این دو منطقه در سال ۲۰۰۸ با سه گزینه مواجه بود؛ اول حمایت کامل و اعطای استقلال رسمی به آبخازیا و اوستیای جنوبی به عنوان دولت-ملت‌های جدید، دوم ادغام این مناطق در درون روسیه و سوم ادغام مجدد این مناطق در درون گرجستان به شکل فدراسیون و یا کنفدراسیون (Sussex, 2012:93) که در این میان راه‌حل اول را برگزید. پس از جنگ سال ۲۰۰۸، روسیه به حمایت‌های رسمی خود از این دو دولت ادامه داده است. در حال حاضر دو دولت غیررسمی آبخازیا و اوستیای جنوبی از اهمیت بسیاری در سیاست

خارجی روسیه برخوردار هستند. در مهم‌ترین اسناد امنیتی و استراتژیک روسیه یعنی در دکترین نظامی^۱ ۲۰۱۴، استراتژی امنیت ملی^۲ ۲۰۱۵ و مفهوم سیاست خارجی^۳ ۲۰۱۶ و نیز برنامه دفاعی این کشور در سال ۲۰۱۵ از این دو دولت به عنوان مناطق کلیدی برای سیاست خارجی روسیه یاد شده است. در دکترین نظامی بر روابط متقابل میان روسیه و این دو دولت برای اطمینان از دفاع و امنیت مشترک و در مفهوم سیاست خارجی بر کمک به برقراری دولت‌های مدرن دموکراتیک در آبخازیا و اوستیای جنوبی و نیز تقویت موضع بین‌المللی این دولت‌ها تأکید شده است (Hedenskog et al., 2018:17). بنابراین، اگرچه گرجستان این مناطق را که در حدود بیست درصد از قلمروش را تشکیل می‌دهند به عنوان مناطق تحت اشغال روسیه در نظر گرفته و از ادعای خود برای اعاده حاکمیت خود بر این مناطق دست برنداشته است (Nodia, 2016:7) و این مناطق تا کسب شناسایی بین‌المللی فاصله بسیاری دارند، اما واقعیت این است که دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی با در اختیار داشتن تمرکز سرزمینی و به ویژه حمایت روسیه به عنوان موارد موفق جدایی‌طلبی قومی در قفقاز جنوبی محسوب شده و توانسته‌اند دولت‌های مربوط به خویش را در قلمرو خود ایجاد نمایند.

منطقه قره‌باغ تا سال ۱۸۱۳ تحت حاکمیت ایران بود، اما پس از جنگ ایران و روسیه و انعقاد معاهده گلستان در این سال، تحت حاکمیت روسیه تزاری قرار گرفت. پس از شکل‌گیری اتحاد جماهیر شوروی، اشغال قره‌باغ توسط کمونیست‌ها منجر به ادغام تدریجی این منطقه در درون جمهوری سوسیالیستی آذربایجان گردید (Geukjian, 2012:66) و در نهایت به‌رغم تنش میان ارمنستان و جمهوری آذربایجان بر سر مالکیت این منطقه، استان خودمختار ناگورنو-قره‌باغ^۴ در نوامبر ۱۹۲۴ به عنوان بخشی از جمهوری سوسیالیستی آذربایجان به طور رسمی ایجاد شد (Hille, 2010:169). طی دوران حکومت شوروی پرسش در مورد وضعیت قره‌باغ همچنان باقی بود. ارمنه قره‌باغ بر تمایل مداوم خود برای متحد شدن با ارمنستان پافشاری نموده و حاکمیت جمهوری آذربایجان بر قلمرو مورد مناقشه را نمی‌پذیرفتند (Geukjian, 2012:113). در واقع در دوران شوروی ملی‌گرایی ارمنه و آذربایجانی‌ها گسترش بیشتری یافت و منازعه بر سر قره‌باغ وارد مراحل حادث‌تر و سخت‌تری

¹. The Military Doctrine 2014

². The National Security Strategy 2015

³. Foreign Policy Concept 2016

⁴. The Nagorno-Karabakh Autonomous Oblast, NKAO

گردید. در واقع از سال ۱۹۸۸ به بعد فرایند جدایی‌طلبی در قره‌باغ با سطح بالایی از خشونت مشخص می‌شود (Kruger, 2010:93). این کشمکش‌ها در سال‌های ابتدایی استقلال با شدت بیشتری رخ نمود. در ۲ سپتامبر ۱۹۹۱، شورای قره‌باغ به عنوان جمهوری مستقل ناگورنو-قره‌باغ اعلام موجودیت نمود. در سراسر پاییز ۱۹۹۱، جمهوری آذربایجان تلاش نمود تا با اعلام استقلال قره‌باغ مقابله کند. ارمنستان نیز در مقابل به برقراری کنترل نظامی بر روستاهای مهم منطقه پرداخت. این امر باعث تشدید تنش‌ها گردید (Cornell, 2001:77). در نوامبر ۱۹۹۱ پارلمان جمهوری آذربایجان رأی به پایان دادن به وضعیت خودمختاری قره‌باغ داد. این رأی بیان‌گر تمایل آذربایجان برای برقراری حاکمیت کامل بر قره‌باغ بود. این امر باعث شد تا قره‌باغ نیز فراخوانی برای استقلال خود به منظور تعیین سرنوشت آینده منطقه ارائه دهد (Geukjian, 2012:187). به دنبال برگزاری رفراندوم در دسامبر ۱۹۹۱ در قره‌باغ مبنی بر جدایی از جمهوری آذربایجان، تنش‌ها دوباره تشدید شد و به جنگی تمام عیار تبدیل گردید. این منازعه به تدریج تشدید شد و به سرعت پس از استقلال ارمنستان و جمهوری آذربایجان و در اوایل سال ۱۹۹۲، گستره وسیعی یافت. پس از نزدیک به سی هزار کشته، آتش‌بس منعقد شده در سال ۱۹۹۴، قره‌باغ و نیز سرزمین‌های وسیع دیگری در جمهوری آذربایجان را تحت کنترل ارمنستان قرار داد (Cornell, 2017:1). پس از پایان جنگ در سال ۱۹۹۴، ناگورنو-قره‌باغ با مساعدت ارمنستان توانست خود را از جمهوری آذربایجان جدا کرده و به استقلالی غیررسمی دست یابد و دولت غیررسمی ناگورنو-قره‌باغ را تشکیل دهد، اما این منطقه همچنان از دستیابی به شناسایی بین‌المللی ناکام مانده است (Caspersen, 2012:26).

در بررسی منابع داخلی قدرت ارامنه قره‌باغ باید گفت که این گروه قومی همواره از تمرکز سرزمینی در قلمرو قره‌باغ برخوردار بوده است. به‌رغم حاکمیت هفتاد ساله آذری‌ها بر قره‌باغ، ترکیب قومی این منطقه، برتری کامل جمعیت ارامنه را نسبت به سایر گروه‌های قومی به‌ویژه آذری‌ها نشان می‌دهد. بر اساس سرشماری سال ۱۹۸۹، ۷۶/۹ درصد جمعیت قره‌باغ را ارامنه و ۲۱/۵ درصد آن را آذری‌ها تشکیل می‌دادند، اما ترکیب جمعیتی در این منطقه در سال‌های پساشوروی تغییر چشمگیری داشته است که مهم‌ترین دلیل آن جنگ ارمنستان و جمهوری آذربایجان بر سر این منطقه بوده است. از این رو، بر اساس اولین سرشماری صورت گرفته در جمهوری ناگورنو-قره‌باغ در سال ۲۰۰۵، ارامنه ۹۹/۷ درصد و آذری‌ها ۰/۱ درصد جمعیت قره‌باغ را تشکیل می‌دهد که آخرین سرشماری صورت گرفته در این جمهوری در سال ۲۰۱۵ نیز

همین آمار را نشان می‌دهد (Stat-nkr.am, 2015). در مورد منبع خارجی قدرت آرامنه قره‌باغ نیز باید از حمایت‌های همه‌جانبه ارمنستان از این جمهوری در راستا کسب استقلال از آذربایجان و تشکیل یک جمهوری مستقل یاد کرد. وجود گرایش قدرتمند در پیوستن به کشور ارمنستان در میان آرامنه ساکن قره‌باغ نیز بر میزان تأثیرگذاری حمایت خارجی از جدایی‌طلبی این گروه افزوده است. در مجموع نفوذ جمهوری ارمنستان در ناگورنو-قره‌باغ بسیار برجسته می‌باشد. ارمنستان بودجه این منطقه را تأمین کرده و قره‌باغ را از منظر نظامی مورد حمایت قرار داده است (Riegl & Dobos, 2017:126). در واقع، ارمنستان به عنوان دولت حامی قره‌باغ محسوب می‌شود؛ قره‌باغ از واحد پول ارمنستان استفاده می‌کند، شهروندان این منطقه از پاسپورت‌های ارمنی برخوردار هستند و ارمنستان ارائه وام به قره‌باغ را تضمین نموده که این وام بخش مهمی از بودجه قره‌باغ را تأمین کرده است. ارمنستان همچنین مهم‌ترین بازار برای محصولات تولیدی قره‌باغ است و تنها راه ارتباطی قره‌باغ با جهان خارج را تشکیل می‌دهد. در حقیقت زمانی که صحبت از اقتصاد، فرهنگ و امور دفاعی می‌شود، قره‌باغ و ارمنستان در یک جایگاه مشترک ایستاده‌اند (Caspersen, 2012:56-58). البته بخش اعظم بودجه نظامی و تسلیحاتی که ایروان در اختیار قره‌باغ قرار می‌دهد از جانب مسکو تأمین می‌شود و در واقع ارمنستان به نیابت از روسیه، دولت غیررسمی در قره‌باغ را مورد حمایت سیاسی، اقتصادی و نظامی قرار داده است.

از آن‌چه در بالا بیان شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که برخورداری آبخازها، اوست‌های جنوبی و آرامنه‌ی قره‌باغ از ابزارهای چانه‌زنی قومی و منابع داخلی و خارجی قدرت به ویژه بهره‌مندی از حمایت خارجی، نه تنها باعث کسب امتیازاتی از مرکز به ویژه در ارتباط با وضعیت خودمختاری این مناطق شده؛ بلکه منجر به تشدید تقاضاهای این گروه‌ها از دولت مرکزی در تفلیس و باکو و رادیکال شدن این تقاضاها به سمت جدایی‌طلبی از سرزمین اصلی و تشکیل دولت‌های مستقل شده است. همچنین باید گفت که در هر سه مورد، شکست روند مذاکرات میان گروه‌های قومی با مرکز، مقاومت دولت مرکزی در برابر خواسته‌های این گروه‌ها و سرکوب آنها، باعث بروز جنگ میان طرفین شده که نتیجه آن به مخاطره افتادن تمامیت و همگرایی سرزمینی دو جمهوری گرجستان و آذربایجان و شکل‌گیری سه دولت غیررسمی در صحنه سیاسی قفقاز جنوبی بوده است.

تمایلات و جنبش‌های جدایی طلبانه ناکام در قفقاز جنوبی؛ آجارها، لزگی‌ها، تالشی‌ها، آذری‌ها و ارامنه گرجستان

آجارها در اصل گرجی‌های مسلمانی هستند که برای قرون متمادی تحت امپراتوری عثمانی زندگی می‌کردند و در سال ۱۸۷۸ تحت حاکمیت روس‌ها درآمدند. از سال ۱۹۱۸-۱۹۲۲ این منطقه بخشی از گرجستان را تشکیل می‌داد و در نهایت در ۱۶ ژوئن ۱۹۲۱ تبدیل به یک جمهوری خودمختار درون گرجستان گردید. در سال ۱۹۸۹، آجارها از حکومت شوروی برای جدا شدن از جمهوری گرجستان درخواست کمک کرد که با مخالفت مسکو و تفلیس مواجه شد. این امر باعث شروع تنش میان آجارها با دولت مرکزی گردید. تنش‌ها میان آجارها و گرجی‌ها در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۱ و در دوران حکومت گامساخوردیا تشدید شد؛ چرا که حکومت وی در پی لغو وضعیت خودمختاری آجارها برآمد. با افزایش تنش‌ها در اوستیای جنوبی و آبخازیا، رهبری آجارها توانست در راستا افزایش خودمختاری خود بدون برانگیختن واکنش شدیدی از سوی تفلیس تلاش نماید. در سال ۱۹۹۱، رهبری جمهوری خودمختار آجارها به دست اصلان آباشیدزه^۱ افتاد که از آن زمان به بعد یک رژیم دیکتاتوری در آجارها ایجاد نمود. آباشیدزه روابط اقتصادی قدرتمندی با ترکیه و پیوندهای سیاسی و نظامی گسترده‌ای با روسیه برقرار نمود؛ به نحوی که در دوران وی پایگاه نظامی روسیه در آجارها به کار خود ادامه داد. این مسائل قدرت چانه‌زنی مؤثری را به آجارها در مقابل حکومت مرکزی داده و آجارها را در برابر اقدام نظامی تفلیس مصون می‌نمود (Cornell, 2002:108). در سال ۲۰۰۰ آباشیدزه قانون اساسی آجارها را اتخاذ نمود و سیستمی سیاسی ویژه‌ای مستقر کرد که مورد قبول مقامات گرجی نبود (Hille, 2010:240). اما حاکمیت وی بر آجارها پس از وقوع انقلاب رز در گرجستان در سال ۲۰۰۳ به پایان رسید. رئیس جمهور جدید گرجستان، میخائیل ساکاشویلی^۲ مایل به پای بند ماندن به توافق موجود نبود و قصد داشت تا کنترل گرجستان را بر تمامی مناطق جدایی طلب برقرار نماید (Zurcher, 2007:205). در واقع، انقلاب رز نقطه عطف مهمی برای آینده آجارها محسوب می‌شد. ساکاشویلی از ابزارهای مختلفی مانند تهدید نظامی، تحریم اقتصادی و ایجاد نارضایتی عمومی علیه حکومت آباشیدزه بهره برد. این شرایط باعث برکناری اصلان آباشیدزه در می ۲۰۰۴، گردید. پس از آن، موقعیت

1. Aslan Abashidze

2. Mikheil Saakashvili

خودمختاری آجاریا به طور رسمی، اما غیرمؤثر حفظ شد (Nodia, 2016:66). به دنبال برکناری اصلان آباشیدزه از قدرت، حکومت گرجستان در پی برقراری کنترل کامل خود بر این منطقه برآمد. برای اولین بار قانونی در رابطه با تعیین صلاحیت‌های حکومت جمهوری خودمختار آجاریا تصویب و در ۵ جولای ۲۰۰۴ به امضا رسید. پس از آن قرار شد تا شورای عالی آجاریا به ریاست شخصی تعیین شود که رئیس جمهور گرجستان آن را انتخاب و خود شورای عالی، وی را مورد پذیرش قرار دهد (Weller & Nobbs, 2010:227). در نهایت این شورا، لوان وارشلویدزه^۱ را به عنوان نماینده رئیس جمهور در آجاریا و رئیس شورای موقت منصوب نمود. از این زمان به بعد تنش خاصی در روابط میان آجاریا و دولت مرکزی رخ نداده است و آجارها در این سال‌ها تابع دولت مرکزی باقی مانده‌اند. در واقع، آجاریا مثال مناسبی از ناکام ماندن تلاش‌های یک گروه قومی برای کسب استقلال سیاسی و یکی از موارد پیروزی دولت مرکزی بر جنبش‌های جدایی‌طلب در قفقاز جنوبی است.

باید گفت که جمهوری خودمختار آجاریا بر اساس تفاوت‌های مذهبی و نه قومی شکل گرفت؛ از این رو شاید وجود گرجی بودن آجارهای مسلمان در کم اثر شدن تلاش‌های جدایی‌طلبانه آنها تأثیرگذار بوده است. البته در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این جمهوری خودمختار نیز در کنار آبخازیا و اوستیای جنوبی در رادیکالیزه کردن تقاضاهای خود از مرکز در راستا کسب خودمختاری بیشتر و حتی جدایی از سرزمین گرجستان حرکت نمود، اما به میزان آبخازیا و اوستیای جنوبی در این عرصه موفق نبود و در بهترین حالت می‌توان تلاش‌های جدایی‌طلبانه در این جمهوری را نوعی جدایی‌طلبی تلویحی دانست که تنها به دنبال مبارزه علیه نظم سیاسی مستقر بوده است (Nodia, 2016:65). البته آجارها از منبع قدرت داخلی یعنی در اختیار داشتن تمرکز سرزمینی بهره‌مند بوده‌اند. در واقع آجارها در جمهوری خود همواره دارای اکثریت بودند که این امر به خودی خود خطر جنبش‌های جدایی‌طلب و بروز خشونت قومی را افزایش می‌داد (Hille, 2010:240). بر اساس سرشماری سال ۲۰۰۲، آجارها در حدود ۶۳ درصد جمعیت آجاریا را در اختیار داشته‌اند (geostat.ge, 2002)؛ و بر اساس سرشماری سال ۲۰۱۴، از جمعیت ۳۳۴ هزار نفری آجاریا، بیش از ۳۲۰ هزار نفر، دارای قومیت آجاری یا همان گرجی بوده‌اند (Geostat, 2014). بنابراین این گروه قومی-مذهبی از تمرکز سرزمینی در منطقه خود برخوردار بوده

^۱. Levan Varsalvydzh

است. اما همان گونه که گفتیم در بررسی میزان موفقیت یک اقلیت در راستا جدایی طلبی تنها بهره‌مندی از تمرکز سرزمینی کافی نیست، بلکه اهمیت دریافت حمایت‌های خارجی بیش از آن است. در واقع می‌توان گفت که نقطه ضعف تلاش‌های جدایی طلبانه آجارها در حداقل بودن میزان حمایت‌های خارجی از این جمهوری در راستا کسب استقلال رسمی بوده است. نگاهی به نقشه جغرافیایی گرجستان این فرضیه را تا حد بسیاری ثابت می‌کند. قرار گرفتن آجارها در جنوب غربی گرجستان و بدون مرز زمینی با روسیه و نیز بعد مذهبی جدایی طلبی در آجارها، می‌تواند یکی از دلایل عدم حمایت قاطع روس‌ها از جدایی طلبی این منطقه باشد. روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دارای یک پایگاه نظامی در باتومی^۱ مرکز آجارها بود که رهبری آجارها به وجود این پایگاه به عنوان ابزاری قدرتمند در روابط با تفلیس می‌نگریست، اما پس از دیدار وزرای خارجه گرجستان و روسیه در می ۲۰۰۵ بر خروج نیروهای روسی تا سال ۲۰۰۹ از این پایگاه تأکید شد و اولین کاروان روسی نیز در ۳۰ جولای ۲۰۰۵ این پایگاه را ترک کرد (Civil.ge, 2005). خبرگزاری رویترز در گزارشی در سال ۲۰۰۷، اعلام کرد که روسیه به طور رسمی با ترک پایگاه خود در باتومی، آخرین پایگاه نظامی خود در گرجستان را بسته است (Reuters, 2007). در سال‌های بعد نیز مواردی عینی از حضور نظامی و یا دخالت رسمی روسیه در آجارها مشاهده نشده است. بنابراین برخلاف مورد آبخازیا و اوستیای جنوبی، فقدان حمایت قاطع بازیگران خارجی - به ویژه روسیه - از جدایی طلبی آبخازها تأثیر بسزایی بر شکست این دسته از تلاش‌ها در این منطقه داشته است.

بر اساس سرشماری سال ۲۰۰۹، لزگی‌ها با در اختیار داشتن ۲ درصد از کل جمعیت جمهوری آذربایجان، پس از آذری‌ها (با ۹۱/۶ درصد جمعیت) بزرگترین گروه قومی در این کشور محسوب می‌شوند (The State Statistical Committee of ... Azerbaijan, 2009). این آمار در کتاب آمار منتشر شده در سال ۲۰۱۸ نیز تکرار شده است (Statistical yearbook of Azerbaijan, 2018:54). این گروه قومی در شمال شرقی آذربایجان و در دو سوی رود سامور^۲ در مرز میان جمهوری آذربایجان و داغستان سکونت دارند. در واقع، لزگی‌ها از سال ۱۹۹۱ میان دو حاکمیت یعنی روسیه و آذربایجان

^۱. Batumi

^۲. Samur River

تقسیم شدند. اولین ادعای لزگی‌ها برای داشتن یک موجودیت سرزمینی به سال ۱۹۶۵ باز می‌گردد؛ یعنی زمانی که سازمانی ملی‌گرا به رهبری نویسنده داغستانی، اسکندر کازیف^۱ به سیاست ادغام لزگی‌ها توسط آذربایجان اعتراض کرده و خواستار یک واحد سرزمینی متحد برای لزگی‌ها شد تا در آن گروه قومی لزگی به طور آزادانه بتواند سنن و فرهنگ خود را عملی نماید. در واقع گروه قومی لزگی از ابتدا با سیاست جذب و ادغام خود در جمهوری آذربایجان مخالفت می‌کرد. لزگی‌ها در اواخر دوران گورباچف شروع به سازماندهی سیاسی خود نمودند. در جولای ۱۹۹۰ سازمان سدوال^۲ در داغستان جنوبی تأسیس شد که خواستار وحدت سرزمینی میان لزگی‌های جمهوری آذربایجان و روسیه و تشکیل جمهوری لزگی تحت حاکمیت فدراسیون روسیه شد. سدوال به دنبال بازترسیم مرز میان جمهوری آذربایجان و روسیه در جهت ایجاد یک دولت مستقل لزگی در نواحی لزگی‌نشین بود. همچنین در جمهوری آذربایجان یک سازمان میانه‌رو به نام سامور^۳ تشکیل شد که به دنبال کسب خودمختاری فرهنگی برای لزگی‌های ساکن جمهوری آذربایجان بود (Minority Rights Group, 2018). این سازمان هرچه بی‌اعتنایی بیشتری از سوی دولت مرکزی دریافت کرد، رادیکال‌تر گردید. به همین دلیل در دسامبر ۱۹۹۱ کنگره مردم لزگی ایجاد دولت مستقل لژیستان که شامل مناطق تحت سکونت لزگی‌ها در آذربایجان و داغستان می‌شد را اعلام کرد. در اکتبر ۱۹۹۲ در کنگره سدوال، لزگی‌های داغستان و جمهوری آذربایجان متوجه تفاوت دیدگاه‌ها در مورد سیاست جنبش شدند. لزگی‌های جمهوری آذربایجان دیدگاه‌های رادیکال‌تری داشتند. آنها تهدید کردند که اگر دولت آذربایجان خواسته‌های آنان را نپذیرد، دست به سلاح می‌برند (Cornell, 2001: 258-260). اما مشکل جنبش سدوال به عدم هماهنگی سازمانی ختم نمی‌شد این جنبش در میان لزگی‌ها نیز نتوانست طرفداران بسیاری کسب کند و در واقع ایده‌های جدایی‌طلبانه این گروه با موافقت اکثریت لزگی‌ها مواجه نشد. دلیل این امر این بود که لزگی‌ها به خوبی با جامعه آذری همگرا شده بودند و سال‌ها همزیستی در کنار یکدیگر، باعث شده بود تا لزگی‌ها چندان خود را جدا از جامعه جمهوری آذربایجان احساس نکنند. به هر حال تلاش‌های این گروه باعث شد تا لزگی‌ها از سال ۱۹۹۴ به بعد دارای نمایندگان ویژه خود در مجلس ملی آذربایجان باشند.

¹. Iskander Kaziev

². Sadval

³. Samur

لزگی‌ها به طور تاریخی از مشکلاتی مانند بیکاری و کمبود زمین در رنج بوده‌اند. تظاهراتی که در سال ۱۹۹۲ توسط لزگی‌ها سازماندهی شد به دلیل سکونت آذری‌های مهاجر از منطقه قره‌باغ در سرزمین لزگی‌ها صورت گرفت. این تظاهرات باعث افزایش تنش‌ها در روابط لزگی‌ها و حکومت مرکزی بر سر مسائلی مانند زمین، بیکاری، زبان و فقدان خودمختاری داخلی گردید. بنابراین بسیج لزگی‌ها در سراسر دهه ۹۰ میلادی ادامه داشت، اما سازمان سدوال پس از این که دولت آذربایجان این گروه را مسئول بمب‌گذاری در مترو باکو دانست از سوی دولت آذربایجان ممنوع شد. در سال ۱۹۹۸ سدوال به دو شاخه میانه‌رو و رادیکال تقسیم شد. این امر باعث شد تا این گروه میزان زیادی از محبوبیت خود را در دو سوی مرز روسیه و جمهوری آذربایجان از دست دهد. در این سال‌ها بسته به این که کدام یک از دو شاخه سدوال، دست بالا را در بسیج لزگی‌ها در اختیار داشته‌اند، تقاضاها از تلاش برای استقلال تا کسب خودمختاری و سایر مسائل مرزی تفاوت داشته است. برای مثال در سال ۲۰۱۳ اعضای سدوال و سایر فعالان منطقه، تظاهراتی را علیه استفاده بی‌حد جمهوری آذربایجان از رود سامور سازماندهی کردند. در حال حاضر لزگی‌ها از اعمال تبعیض و زور گسترده برای ادغام در هویت آذری نگران هستند. منابع درسی به زبان لزگی از روسیه وارد این منطقه می‌شود و از این رو با شرایط محلی سازگاری ندارد. اگرچه روزنامه‌هایی به زبان لزگی در دسترس هستند، اما لزگی‌ها نگران محو سنت شفاهی غنی خود می‌باشند. همچنین تنها شبکه لزگی که در جمهوری آذربایجان قابلیت دسترسی دارد، شبکه‌ای است که از روسیه برنامه‌های خود را پخش می‌کند (Minority Rights Group, 2018). بنابراین مشاهده می‌شود که جنبش لزگی‌ها در کسب حداقل حقوق مرتبط با هویت قومی خویش موفقیت بسیاری کسب نکرده است. در بررسی منابع قدرت لزگی‌ها باید گفت که این گروه قومی منبع داخلی قدرت که در این مقاله تمرکز سرزمینی می‌باشد را در اختیار نداشته است. بر اساس سرشماری سال ۲۰۰۹ از حدود ۸ میلیون و ۹۰۰ هزار نفر جمعیت جمهوری آذربایجان در حدود ۱۸۰ هزار نفر آن را لزگی‌ها تشکیل داده‌اند (Statistical yearbook of Azerbaijan, 2018:54)، اما این میزان از جمعیت به طور متمرکز در یک سرزمین ویژه قرار نگرفته‌اند. بنابراین، اگرچه لزگی‌ها بیشتر در شمال آذربایجان سکونت دارند، اما از لحاظ جغرافیایی متمرکز نیستند (Cornell, 2001:260). از سوی دیگر این گروه حمایت خارجی اندکی نیز در راستا اهداف استقلال طلبانه خود دریافت کرده است.

هرچند جمهوری آذربایجان روسیه را در پشت جریان‌های سازمان‌سدهال می‌دانست، اما روسیه هیچ‌گاه حمایت رسمی از این جنبش نکرده است. دلیل این امر این است که روسیه نیز مانند جمهوری آذربایجان و به میزانی یکسان از اقدامات واگرایانه لزگی‌ها در جنوب قلمرو خود آسیب‌پذیر بوده است و اگر جنبش جدایی‌طلبانه‌ای در میان لزگی‌ها به موفقیت دست می‌یافت، می‌توانست روسیه را نیز با چالشی تازه در نواحی جنوبی خود که به دلیل همجواری با قفقاز جنوبی مناطقی ناآرام و پرتنش بوده‌اند، مواجه نماید. بنابراین پراکندگی لزگی‌ها در دو سوی مرزهای میان جمهوری آذربایجان و روسیه و عدم وجود تمرکز سرزمینی و نیز فقدان حمایت خارجی به این معنا است که گروه قومی لزگی بدون داشتن منابع داخلی و خارجی قدرت و بدون داشتن ابزارهای مؤثر چانه‌زنی قومی در دستیابی به ایده‌های جدایی‌طلبی خود ناکام بوده است.

تالش‌ها مسلمانان شیعه‌ای هستند که در قسمت جنوبی جمهوری آذربایجان و در مناطق مرتبط با ایران متمرکز هستند. تالش جمهوری آذربایجان در امتداد مرز ایران قرار داشته و مرکز آن لنکران^۱ است. در دوران شوروی تالشی‌ها به شدت سرکوب شدند و حتی در سرشماری‌های اتحاد جماهیر شوروی به حساب نمی‌آمدند. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این گروه قومی نیز به دنبال دستیابی به استقلال، دست به تحرکاتی زد که در نهایت باعث شد تا این گروه به رهبری علی کرام همت‌اف^۲، جمهوری خودخوانده تالش را در ژوئن ۱۹۹۳ تشکیل دهند. در واقع، اولین تلاش تالش‌ها برای رهایی قومی به تشکیل جمهوری تالش - مغان در سال ۱۹۹۳ باز می‌گردد. از نظر جغرافیایی، جمهوری خودگردان تالش همه مناطق پایین رود ارس در جمهوری آذربایجان را شامل می‌شد. اما با روی کار آمدن حیدر علی‌اف و در تاریخ ۲۳ اوت ۱۹۹۳ بر اثر تهاجم گسترده نیروهای دولتی، تظاهرات عمومی علیه همت‌اف و خودداری وی از درگیری مسلحانه، جمهوری خودمختار تالش ساقط شد و همه رهبران آن زندانی شده و شمار زیادی نیز متواری گردیدند. در سال ۲۰۰۴ همت‌اف تحت فشار شورای اروپا از زندان آزاد شد و از این زمان به بعد جنبش ملی تالش‌ها به فعالیت خود در چارچوب دولت متحد آذربایجان ادامه داده است و البته در بسیاری از موارد تحت فشارهای رسمی نیز قرار گرفته است. اما این جنبش در این سال‌ها با استفاده از چاپ نشریات و رسانه‌های

^۱. Lankaran

^۲. Alikram Hummatov

عمومی دیگر به دنبال ایده خود بوده و به فعالیت‌های خود با هدف تمرکززدایی از قدرت و کسب حقوق اقلیت‌ها ادامه داده است. در حال حاضر تالشی‌ها از حق دو ساعت تدریس زبان تالشی در هفته برخوردار هستند؛ اما کمبود معلم و مواد آموزشی نیز به شدت وجود دارد. تنها روزنامه تالشی نیز در میزان اندک و تحت کنترل حکومت مرکزی چاپ می‌شود. به طور کلی، تالش‌ها از محرومیت درازمدت در حقوق فرهنگی و آموزشی و نیز تأثیرات اقتصادی نادیده گرفته شدن منطقه خود در رنج بوده‌اند که این امر همواره می‌تواند بهانه‌ای برای بسیج لزگی‌ها در راستا کسب استقلال سیاسی و جدایی‌طلبی قومی باشد (Minority Rights Group, 2018).

در ارزیابی منبع داخلی قدرت تالش‌ها باید گفت که تالش‌ها نیز مانند لزگی‌ها به دلیل پراکندگی در دو سوی مرزهای ایران و جمهوری آذربایجان از تمرکز سرزمینی ویژه‌ای برخوردار نیستند. بر اساس سرشماری سال ۲۰۰۹ در جمهوری آذربایجان، جمعیت تالش‌ها در این کشور در حدود ۱۱۲ هزار نفر بوده است (Statistical yearbook of Azerbaijan, 2018:54). هرچند رهبران تالشی اعتقاد دارند که جمعیت آنها به عمد به درستی در منابع رسمی بیان نشده و جمعیت تالش‌های آذربایجان در حدود ۵۰۰ هزار نفر است. در مورد حمایت خارجی نیز باید گفت که گروه قومی تالشی نظیر گروه قومی لزگی در راستا اهداف استقلال طلبانه خود حمایت خارجی چندانی دریافت نکرده است. البته در مجموع حمایت‌هایی از این جنبش صورت گرفته است. برای مثال، روسیه در آغاز شکل‌گیری جمهوری خودخوانده تالش از آن حمایت‌هایی انجام داد و یا ارمنستان که برای تأثیرگذاری بر کشمکش‌های قومی در آذربایجان از ابتدا به دنبال تهییج احساسات ملی‌گرایانه و جدایی‌طلبانه تالشی‌ها بوده است، اما این حمایت‌ها به گونه‌ای مؤثر و مستمر صورت نگرفته و برای کسب استقلال سیاسی قوم تالش ناکافی به نظر می‌رسد. بنابراین در ارزیابی ابزارهای چانه‌زنی قومی تالشی‌ها در روابط با باکو باید گفت که این گروه از ابزارهای چانه‌زنی مؤثری چون تمرکز سرزمینی و نیز حمایت خارجی بی‌بهره بوده و همین امر در کنار سایر عوامل نقش مهمی در عدم موفقیت گروه قومی تالش در دستیابی به استقلال بوده است.

دو گروه قومی دیگری که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته‌اند، ارمنه جاواختی و آذری‌های کوموکارتلی در جنوب جمهوری گرجستان هستند که به‌رغم وجود میزانی از تمایلات جدایی‌طلبانه در میان آنها - به ویژه ارمنه جاواختی -، هم‌اکنون تابع دولت مرکزی در تفلیس می‌باشند. اکثریت ارمنه و آذری‌های گرجستان طی مرزهای این کشور با

دولت‌های ارمنستان و جمهوری آذربایجان متمرکز شده‌اند (Frichova, 2009:644). ارمنه در گرجستان به طور کلی در سه منطقه جاواختی، تفلیس و آبخازیا مستقر هستند. این گروه‌ها از یکدیگر متمایز بوده و پیوندهای سازمانی ضعیفی با هم دارند. جاواختی یکی از مناطقی است که اکثریت ارمنه گرجستان را در خود جای داده است. جاواختی یکی از استان‌های جمهوری گرجستان در جنوب این کشور با مرکزیت آخال‌تسیخه^۱ است. ارمنه جاواختی در اصل از ایالت ارزروم^۲ در امپراتوری عثمانی آمده‌اند. این دسته از ارمنه پس از معاهدات ترکمانچای و آدریانوپل^۳ به ترتیب با ایران و امپراتوری عثمانی به قلمرو کنونی خود در روسیه وارد شدند. ارمنه جاواختی از خودمختاری فرهنگی برخوردار بوده و هستند. در مورد پیش‌زمینه روابط ارمنه و گرجی‌ها باید گفت که به‌رغم اشتراک در هویت مسیحی، روابط میان این دو گروه قومی به طور تاریخی دارای تنش بسیار بوده است که این امر به دلیل تسلط اقتصادی و سیاسی ارمنه در تفلیس و سایر شهرهای شرقی گرجستان در قرن نوزدهم بوده است. این تنش‌ها در سال‌های بعد نیز ادامه داشته و روند آن پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شدت گرفته است. به همین دلیل بسیاری از ارمنه در دهه ۹۰ میلادی به دلیل تنش با گرجی‌ها برای مهاجرت از این کشور تمایل زیادی نشان داده‌اند (Minority Rights Group, 2018). اولین برخوردها میان ارمنه جاواختی و گرجی‌ها در دوران حکومت گامساخوردیا رخ داد. در سال ۱۹۸۹، ارمنه نسبت به دکترین میزبانها و مهمانها^۴ که توسط ملی‌گرایان گرجی توسعه یافته بود، واکنش نشان داده و برای ایجاد یک واحد خودمختار ارمنی در جاواختی تلاش نمودند و زمانی که گامساخوردیا یک فرمانده محلی برای این منطقه منصوب کرد، ارمنه محلی از پذیرش آن سرباز زدند (Cornell, 2001:166-167) و سازمانی سیاسی به نام جاواخک^۵ تشکیل داده و خواستار خودمختاری ارمنه گرجستان شدند. نزدیکی به مرزهای ارمنستان نیز این تمایلات را افزایش داده بود. پس از آن اعتراضات عمومی در جاواختی در سال ۱۹۹۴ به دنبال افزایش خودمختاری و یا اتحاد با دولت مادری خود یعنی ارمنستان بود. در همین سال واحد اجرایی

¹. Akhaltsikhe

². Erzurum

³. Adrianople

⁴. Hosts and Guests

⁵. Javakhk

سامتسخ-جاواختی با بازبینی حکومت مرکزی گرجستان در مورد تقسیمات اداری این کشور ایجاد شد. البته به دلیل اصلاحات اجرایی انجام شده، ارامنه جاواختی از موقعیت اکثریت در واحد اجرایی خود برخوردار نیستند (Evers, 2003:310) و اکثر مقامات محلی در اختیار این گروه قومی نیست. در مجموع اقلیت ارمنی در سطح پارلمان ملی گرجستان مشارکت اندکی داشته و حتی مشارکت آنها در ساختارهای انتخاباتی در جاواختی نیز همیشه مؤثر و دارای نفوذ در مورد مسائل محلی نیست (Frichova, 2009:645). اما همان‌گونه که گفته شد این گروه قومی از خودمختاری فرهنگی گسترده‌ای برخوردار است (Cornell 2001; Nodia 2016). به طور کلی در این سال‌ها مهم‌ترین مسئله برای ارامنه جاواختی، حفظ زبان و هویت ارمنی بوده است. بیشتر شکایات ارامنه جاواختی نیز مربوط به ترس آنها از این مسئله است که آیا اکثریت گرجی آنها را از کشور اخراج کنند و یا با سیاست جذب و ادغام به زور آنها را گرجی سازند (Wheatley, 2009: 46). می‌توان گفت که شواهد موجود بیان‌گر این مسئله هستند که جاواختی به شدت ظرفیت تبدیل شدن به یک مناقشه قومی-سیاسی کامل را دارد؛ از این رو دولت مرکزی باید به تقاضاهای این گروه توجه بیشتری نماید. تفلیس نیز همواره از این مسئله هراسان است که ترتیبات خودمختاری برای مناطق مرزی مانند جاواختی و کوموکارتلی ممکن است منجر به واگرایی‌های سیاسی آتی در گرجستان شود (Frichova, 2009:645) که این نگرانی با توجه به گرایش این مناطق به دولت‌های همجوار گرجستان، طبیعی می‌باشد.

منطقه سامتسخ-جاواختی^۱ بر اساس سرشماری سال ۲۰۱۴ در حدود صد و شصت هزار نفر جمعیت داشته که از این میزان، اکثریت در اختیار گروه قومی ارامنه است (Geostat.ge, 2016) و بر اساس سرشماری سال ۲۰۰۲، بیش از ۵۴ درصد جمعیت جاواختی را ارامنه تشکیل می‌دهند. البته باید گفت که این منطقه دارای شش شهر است و بر اساس سرشماری همان سال، تنها در دو شهر آن، ارامنه دارای اکثریت قومی بوده و در چهار شهر دیگر، گرجی‌ها اکثریت قومی را در اختیار داشته‌اند (Geostat.ge, 2002)؛ بنابراین ارامنه در این منطقه به طور پراکنده توزیع شده‌اند. هرچند با در نظر گرفتن این امر که بر اساس سرشماری سال ۲۰۱۴ از جمعیت ۱۶۰ هزار نفری این منطقه، بیش از ۸۱ هزار نفر آن را ارامنه تشکیل داده‌اند (Geostat.ge, 2014) و در واقع اکثریت قومی در این منطقه در اختیار ارامنه است، می‌توان از میزان مناسبی از تمرکز سرزمینی در میان ارامنه جاواختی سخن گفت. در مورد

^۱. Samtskhe-Javakheti

حمایت خارجی از این منطقه در راستا رادیکالیزه کردن تقاضاها برای کسب استقلال نیز باید گفت که به طور کلی روسیه و ارمنستان بیش از سایر بازیگران توان تأثیرگذاری بر معادلات داخلی این منطقه را داشته‌اند. یکی از اهرم‌های نفوذ روسیه در این منطقه، وجود پایگاه‌های نظامی این کشور در آخالکالاکی^۱ بوده است. این پایگاه نظامی، اهمیت بسیاری برای روسیه به ویژه در ارتباط با خطوط انتقال انرژی دارد. در دوران شواردناده دولت گرجستان در تهیه کالاهای عمومی برای جمعیت محلی جاواختی ناتوان بود، اما پایگاه روسی آخالکالاکی این شکاف را پر کرده بود. این پایگاه نظامی با ایجاد کار، منبعی برای زندگی بسیاری از خانواده‌های محلی شده بود (Wheatley, 2009: 11). در واقع در این سال‌ها اتکای جمعیت محلی ارمنه در این منطقه به پایگاه نظامی روسیه برای تأمین امنیت و استخدام و نیز سایر خدمات اجتماعی، بسیار مهم بوده است. جمعیت این منطقه نیز روسیه را به عنوان ضامن خود در مقابل تلاش‌های دولت گرجستان در راستا محو خودمختاری منطقه خود می‌دانند. ارمنستان نیز به دلیل پیوندهای قومی با جمعیت جاواختی، ادعای نفوذ در این منطقه را داشته است. نکته مهم در مورد ارمنستان این است که این کشور همواره بر این امر که مسائل جاواختی جزء امور داخلی گرجستان می‌باشد، تأکید نموده است. حتی در زمانی که جاواختی به دنبال برقراری یک‌جانبه رفتار خودمختاری در منطقه خود بود، ارمنستان مقامات این منطقه را به آرامش دعوت کرد (Cornell, 2001:168-169). بنابراین اگرچه بسیاری از پیش شرط‌های داخلی برای تشدید تنش‌ها در جاواختی هم اکنون وجود دارد، اما متحد طبیعی این منطقه یعنی ارمنستان با احتیاط عمل کرده و بارها طرف حکومت مرکزی را در مقابل ارمنه جاواختی گرفته است (Siroky, 2016:71). شاید دلیل این امر، نیاز شدید دولت ارمنستان به حمایت گرجستان و حفظ روابط دوستانه با این کشور برای مقابله با اثرات منطقه‌ای نزاع با جمهوری آذربایجان بر سر قره‌باغ و خروج از انزوای تحمیلی می‌باشد. اما نباید فراموش کرد که وجود اکثریت ارمنه در منطقه جاواختی کارت برنده‌ای در دست جمهوری ارمنستان محسوب می‌شود و در زمان لازم می‌تواند از آن بهره‌برد. بنابراین چشم‌انداز کشمکش میان گرجی‌ها و ارمنه به دلیل دغدغه ارمنه در زمینه کشمکش بر سر قره‌باغ مشخص نمی‌باشد. حکومت ارمنستان به همین دلیل هیچ‌گونه جنبش جدایی‌طلبی در جاواختی را مورد حمایت جدی قرار نداده است. هرچند برخی از گروه‌های سیاسی ارمنی در

^۱. Akhalkalaki

جنوب گرجستان که توسط احزاب سیاسی در ارمنستان مورد حمایت قرار گرفته اند، تلاش هایی در راستا تجهیز آرامنه این منطقه برای کسب خودمختاری سرزمینی و حتی جدایی از گرجستان انجام داده اند؛ اما این تلاش ها پیامد عملی نداشته است. در سال های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ تنش ها میان گرجی ها و آرامنه جاواختی شدت گرفت. در این سال ها تظاهرات گسترده ای از سوی آرامنه محلی برای کسب خودمختاری و توقف سیاست اسکان گرجی ها از سراسر گرجستان در مناطق ارمنی نشین صورت گرفت (Minority Rights Group, 2018)، اما نتایج ملموسی حاصل نگردید. بنابراین میزان حمایت دو دولت روسیه و ارمنستان از جاواختی به حدی نبوده که این منطقه را در راستا استقلال خواهی و جدایی طلبی تهییج و تجهیز نماید.

آذری ها پس از گرجی ها، بزرگ ترین گروه قومی در گرجستان را تشکیل می دهند (Geostat.ge, 2016) و تنها اقلیت قومی هستند که از سال ۱۹۸۹ به بعد سهم خود از جمعیت این کشور را افزایش داده اند. به طور کلی آذری های گرجستان در مناطق جنوبی و جنوب شرقی این کشور به ویژه در استان کوموکارتلی با مرکزیت روستاوی^۱ سکونت دارند. با این که این منطقه دارای اکثریت قومی آذری است، اما مانند جاواختی تنها دارای میزانی از خودمختاری فرهنگی می باشد و وضعیت اقتصادی و امنیتی مردم آن نیز مساعد نمی باشد. مانند سایر گروه های قومی، آذری ها نیز به شدت از حرکت گرجی ها به سمت استقلال پس از ۱۹۸۹ هراسان بودند. در اوایل دهه ۹۰ میلادی تعدادی از انجمن های آذری در گرجستان شکل گرفت که یکی از مهم ترین آنها جنبش مردمی غیرت^۲ بود که در شهر مارنولی^۳ از توابع منطقه کوموکارتلی ایجاد شد، اما این سازمان ها در راستا پیشبرد برنامه های ملی گرایانه با شکست مواجه شدند (Minority Rights Group, 2018). به طور کلی اقلیت آذری مانند آرامنه جاواختی به رغم سکونت داشتن در منطقه مجزای کوموکارتلی، فاقد نهادهای خودمختار برای بسیج و تجهیز شدن علیه حکومت گرجستان بوده اند که این امر توان بروز مخالفت و شکل گیری جنبش های قدرتمند جدایی طلب در میان این گروه را کاهش داده است. به همین دلیل از ابتدای استقلال گرجستان در مجموع ناآرامی های اندکی در میان

^۱. Rustavi

^۲. Geyret popular movement

^۳. Marneuli

آذری‌های ساکن در گرجستان گزارش شده است. هرچند هر دوی این اقلیت‌ها با تلاش‌های حکومت گامساکوردیا برای کنترل بر مناطق خود از طریق مقاماتی که از مرکز انتخاب می‌شدند، مخالفت کردند و مناطق خود را خارج از کنترل گامساکوردیا نگاه داشتند (Nodia, 2016: 20). البته تفاوت‌هایی نیز میان این دو گروه قومی وجود دارد. برای مثال میزان خودمختاری فرهنگی و در اختیار داشتن مناصب محلی در میان ارمنه جاواختی بیش از آذری‌های کوموکارتلی است. بنابراین برخلاف جاواختی که در آن ارمنه بسیاری از مواضع قدرت را در اختیار دارند در کوموکارتلی گرجی‌ها اکثر موقعیت‌های سیاسی مهم را در اختیار دارند و از این رو، آذری‌ها فاقد میزان قابل توجهی از کنترل محلی می‌باشند (Siroky, 2016:72). همچنین دلایل متفاوتی باعث تحرک اجتماعی این دو گروه قومی بوده است؛ به نحوی که اگر تقاضاهای سیاسی باعث تحرک ارمنه جاواختی است در کوموکارلی، تقاضاهای اقتصادی مسلط بوده که مسئله دسترسی به زمین و بیکاری در سال‌های اخیر در رأس این مسائل بوده است (Wheatley, 2009:51). نگرانی اصلی آذری‌های گرجستان در حال حاضر عدم حضور نمایندگان آذری در نهادهای حکومتی گرجستان است. تا زمان ایجاد اصلاحات در ساختار حکمرانی محلی در گرجستان در سال ۲۰۰۶، آذری‌ها هیچ نماینده‌ای در سازمان‌های اجرایی محلی نداشته و تنها تعدادی ناچیز از پست‌های نمادین که هیچ نفوذی در حکومت مرکزی نداشته‌اند در اختیار این گروه قومی بوده است. این مسئله به ویژه در منطقه کوموکارتلی که در آن جمعیت گرجی همه مناصب مهم را در اختیار دارند، مشخص تر بوده است. تنها نقطه دسترسی به زندگی سیاسی برای آذری‌ها مانند ارمنه جاواختی از طریق ساختار قبایل این مناطق بوده است. به دلیل فقدان دسترسی به ساختار اصلی سیاست در گرجستان، آذری‌ها در زمینه نفوذ برای خصوصی سازی زمین در دهه ۹۰ میلادی به بعد در منطقه خود ناتوان بوده و این امر یکی از دلایل بروز شکایات در میان آذری‌ها در سال‌های اخیر بوده است (Minority Rights Group, 2018). منطقه کوموکارتلی در سال ۲۰۱۴ بیش از ۴۲۳ هزار نفر جمعیت داشته است (Geostat.ge, 2016). همچنین بر اساس سرشماری سال ۲۰۰۲، بیش از ۴۵ درصد جمعیت کوموکارتلی را آذری‌ها تشکیل می‌داده‌اند که در چهار شهر از هفت شهر این استان، گرجی‌ها در اکثریت بوده‌اند (Geostat.ge, 2002). بر اساس سرشماری سال ۲۰۱۴، بیش از ۲۱۷ هزار نفر از جمعیت ۴۲۳ هزار نفری کوموکارتلی، گرجی و بیش از ۱۷۷ هزار نفر آن

آذری بوده‌اند (Geostat.ge, 2014) که این امر نشان دهنده اکثریت گروه قومی گرجی در این منطقه و پراکندگی قومی آذری‌هاست. البته به‌رغم پراکندگی آذری‌ها در نقاط مختلف گرجستان به ویژه مناطق مرزی این کشور، به این دلیل که آذری‌ها پس از گرجی‌ها، دومین گروه قومی دارای اکثریت در گرجستان را تشکیل می‌دهند، می‌توان میزانی از تمرکز سرزمینی را در میان این گروه قومی مشاهده نمود. در واقع، منطقه کوموکارتلی و شهرهای زیرمجموعه آن به عنوان یک منطقه ویژه اقلیت آذری بوده و پراکندگی قومی آذری‌ها در آن بالا است. بنابراین آذری‌های کوموکارتلی تا حدی از منبع داخلی قدرت برخوردار بوده‌اند. اما مشکل این گروه قومی در راستا تجهیز برای جدایی‌طلبی، فقدان حمایت خارجی قاطع بوده است. باید گفت که کوموکارتلی نیز مانند جاواختی به ارتباط و حمایت دولت‌هایی که با آنها قومیت یکسان دارند، وابسته‌اند. در واقع کوموکارتلی به حمایت‌های کشورهایمانند روسیه و آذربایجان وابسته بوده است، اما روابط خوب رؤسای جمهور آذربایجان و گرجستان در مقاطع مختلف و نیز پیش‌زمینه کشمکش آذری-ارمنی محدودیت‌های بسیاری بر ظرفیت بسیج آذری‌ها در گرجستان تحمیل کرده است (Minority Rights Group, 2018) و باعث شده تا آذری‌ها در راستا تلاش‌های ملی‌گرایانه خود از حمایت مداوم و مؤثری برخوردار نباشند و از این رو این تلاش‌ها با شکست مواجه شده است. بنابراین هر دو منطقه جاواختی و کوموکارتلی در شرایط کنونی به دلیل نقشی که بازیگران خارجی در تضعیف تقاضا برای خودگردانی بیشتر آنها ایفا کرده‌اند، مناطقی آرام هستند (Siroky, 2016:74). هم‌چنین نباید از موقعیت جغرافیایی منطقه کوموکارتلی در جنوب گرجستان غافل ماند. در واقع، گروه‌های قومی که در جنوب گرجستان واقع شده‌اند مانند آجارها، ارامنه جاواختی و آذری‌های کوموکارتلی، کم‌ترین میزان حمایت خارجی به ویژه از سوی روسیه را دریافت داشته‌اند. این امر به دلیل دوری این مناطق از مرزهای روسیه و مغفول ماندن این مناطق در سیاست خارجی این کشور بوده است.

نتیجه‌گیری

جدایی‌طلبی شیوه‌ای رادیکال در بیان تقاضاها و خواسته‌های قومی به حساب می‌آید و برخوردهای ناشی از آن، یکی از مهم‌ترین منابع جنگ‌های داخلی در دهه‌های گذشته بوده است. در واقع، مهم‌ترین وجه تمایز جدایی‌طلبی با سایر خواسته‌ها و شیوه‌های ابراز تقاضا از

سوی گروه‌های قومی در همین بعد خشونت‌آمیز آن می‌باشد. به طور کلی در شرایط نبود ساختارها و فرایندهای دموکراتیک در جوامع چندملیتی و اعمال فشار، سرکوب و تبعیض سیستماتیک، جنبش‌های قومی بسیاری بر مبنای تمایلات جدایی‌طلبانه رخ می‌دهند، اما همه این جنبش‌ها به یک میزان به موفقیت دست نمی‌یابند. بنابراین سؤال مهمی که در روند بررسی تطبیقی جنبش‌های جدایی‌طلب مطرح می‌شود این است که چرا به رغم وجود تمایلات جدایی‌طلبانه یکسان در میان بسیاری از گروه‌های قومی، تنها تعداد اندکی از آنها در دستیابی به جدایی سرزمینی و استقلال سیاسی موفق بوده و بسیاری دیگر در این زمینه ناکام بوده‌اند؟ از این رو این مقاله در راستا پاسخگویی به این سؤال و بررسی تأثیرگذاری متغیر منابع قدرت و ابزارهای چانه‌زنی بر میزان موفقیت و یا عدم موفقیت گروه‌های قومی در عرصه جدایی‌طلبی صورت پذیرفت و در این راستا، نظریه چانه‌زنی قومی به عنوان بهترین چارچوب نظری در تبیین علی این امر انتخاب گردید. با بهره‌گیری از این نظریه و بررسی رفتار سه بازیگر حاضر در روند چانه‌زنی قومی - دولت مرکزی، گروه قومی و بازیگر یا بازیگران حامی - این فرضیه مطرح شد که هرچه یک گروه قومی از ابزارهای چانه‌زنی مؤثری در مواجهه با مرکز برخوردار باشد، بیشتر به دنبال رادیکالیزه کردن تقاضاهای خود از مرکز حرکت کرده و همچنین شانس بیشتری در راستا جدایی‌طلبی خواهد داشت. در این میان، میزان تأثیرگذاری عامل حمایت خارجی بر موفقیت یک گروه قومی در این عرصه اهمیت بیشتری دارد. بنابراین دو عامل تمرکز سرزمینی و حمایت خارجی به عنوان دو منبع قدرت گروه‌های قومی به طور هم‌زمان هم قدرت چانه‌زنی این گروه‌ها با دولت مرکزی را افزایش می‌دهند و هم در رادیکالیزه کردن تمایلات این گروه‌ها در راستا جدایی‌طلبی تأثیرگذار می‌باشند.

در این مقاله، نگارندگان این فرضیه را در رابطه با گروه‌های قومی مهم در قفقاز جنوبی مورد بررسی قرار داده و به نتایج مهمی در راستا تأیید فرضیه فوق به دست آوردند. در منطقه قفقاز جنوبی آن دسته از گروه‌هایی که منابع داخلی و خارجی قدرت و ابزارهای چانه‌زنی مؤثری در اختیار داشتند -مانند آبخازها، اوست‌ها و ارامنه قره‌باغ- در دستیابی به اهداف جدایی‌طلبانه موفق بوده و با دریافت حمایت خارجی توانسته‌اند دولت‌های مستقلی -هرچند غیررسمی و بدون کسب شناسایی بین‌المللی- تشکیل دهند. اما در مورد سایر گروه‌های قومی پژوهش، فقدان این منابع و یا در صورت وجود، ضریب تأثیر اندک آن‌ها میزان موفقیت در راستا جدایی‌طلبی قومی را تحت‌الشعاع قرار داده است. همان‌گونه که در مورد آجارها، ارامنه

جاواختی و تا حدودی آذری‌های کوموکار تلی مشاهده شد، آنها با در اختیار داشتن میزان مناسبی از تمرکز سرزمینی، اما با عدم دسترسی به حمایت خارجی مؤثر در کسب استقلال سیاسی و جدایی سرزمینی ناکام مانده‌اند. در مورد لزگی‌ها و تالشی‌ها نیز فقدان تمرکز سرزمینی و حمایت خارجی قاطع، نتایج مشابهی را در پی داشته است. بنابراین نتایج مقاله از این جهت جالب هستند که نشان می‌دهد، میزان دستیابی گروه‌های قومی به اهداف جدایی طلبانه با میزان دسترسی به منابع داخلی و خارجی قدرت و یا ابزارهای چانه‌زنی با مرکز در ارتباط مستقیم قرار دارد. بدین صورت که گروه‌هایی مانند آبخازها، اوست‌ها و ارامنه قره‌باغ به دلیل برخورداری از تمرکز سرزمینی و حمایت ویژه خارجی در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان نمونه‌های موفق از جنبش‌های جدایی طلب در فضای پسا شوروی شناخته می‌شوند. اما گروه‌هایی مانند آجارها، لزگی‌ها، تالشی‌ها و نیز ارامنه و آذری‌های گرجستان به‌رغم داشتن تمایلات جدایی طلبانه به دلیل فقدان و یا ضعف یک یا هر دو ابزار چانه‌زنی قومی در مراحل ابتدایی سرکوب شده و در بهترین حالت با کسب میزانی از خودمختاری فرهنگی و غیررسمی، تابع دولت مرکزی باقی مانده‌اند. بدیهی است که یک گروه قومی بدون داشتن تمرکز سرزمینی و به ویژه دریافت حمایت خارجی، توان عملی کردن تمایلات جدایی طلبانه خود و کسب امتیاز از مرکز را در اختیار نخواهد داشت. این در حالی است که با تغییر در میزان برخورداری یک گروه قومی از ابزارهای چانه‌زنی و منابع قدرت، امکان تغییر در تمایلات و خواسته‌های قومی و در نهایت وضعیت کنونی آن گروه وجود دارد. از این رو در آینده امکان رادیکالیزه شدن تقاضای گروه‌هایی که در این مقاله از آنها به عنوان موارد ناکام در دستیابی به اهداف جدایی طلبانه نام برده شد، وجود دارد.

منابع و مأخذ

- Badie, Bertrand, Berg-Schlosser, Dirk, Leonardo, Morlino (2011), *International Encyclopedia of Political Science*, SAGE Publications.
- Brancati, Dawn (2009), *Peace By Design, Managing Intrastate Conflict Through Decentralization*, New York: Oxford University Press.
- Butt, Ahsan I. (2017), "Why Do States Fight Some Secessionists but Not Others? The Role of External Security", *Journal of Global Security Studies*, Vol.2, No.4.
- Caspersen, Nina (2012), *Unrecognized States The Struggle For Sovereignty in The Modern International System*, Polity Press.
- Census Results in South Ossetia: 1926, 1939, 1959, 1970, 1979, 1989 (2002), Available at: <http://www.ethno-kavkaz.narod.ru/rnsossetia.html>, Accessed on: 17/10/2017.
- Civil.ge (2005), Military Vehicles Leave Russian Base in Batumi, Available at: <https://old.civil.ge/eng/article.php?id=10463>, Accessed on: 21/05/2018.
- Cornell, Svante E. (2001), *Small Nations and Great Powers*, RoutledgeCurzon, Taylor and Francis Group.
- Cornell, Svante E. (2002), *Autonomy and Conflict, Ethnoterritoriality and Separatism in the South Caucasus – Cases in Georgia*, Department of Peace and Conflict Research, Uppsala University.
- Cornell, Svante E. (2017), *The International Politics of the Armenian-Azerbaijani Conflict, The Original "Frozen Conflict" and European Security*, Palgrave Macmillan.
- Democracy & Freedom Watch (2016), *Census shows only 7% Georgians living in South Ossetia*, Available at: <http://dfwatch.net/census-shows-only-7-georgians-living-in-south-ossetia-44512>, Accessed on: 23/11/2017.
- Denny, Elaine K, Walter, Barbara F (2014), "Ethnicity and civil war", *Journal of Peace Research*, Vol.51, No.2.
- Evers, Frank (2003), "Economic Issues and Ethnopolitical Tension: The Example of the Region of Samtskhe-Javakheti in Georgia", *European Yearbook of Minority Issues*, Vol.3, No.1.
- Fearon, James D. (2004), "Separatist Wars, Partition, and World Order", *Security Studies*, Vol.13, No.4.
- Frichova, Magdalena (2009), "Participation of Persons Belonging to National Minorities-Cases of Samtskhe-Javakheti and Gali", *International Journal on Minority and Group Rights*, No. 16.
- Gahrton, Per (2010), *Georgia Pawn in the New Great Game*, Pluto Press.
- Gallagher Cunningham, Kathleen (2013), "Actor Fragmentation and Civil War Bargaining: How Internal Divisions Generate Civil Conflict", *American Journal of Political Science*, Vol. 57, No. 3.

- George, Julie A. (2009), *The Politics of Ethnic Separatism in Russia and Georgia*, Palgrave Macmillan.
- Geostat.ge (2002), *Ethnic Groups by Major Administrative -Territorial Units in Georgia*, Available at:
http://www.geostat.ge/cms/site_images/_files/english/census/2002/03%20Ethnic%20Composition.pdf, Accessed on: 05/03/2018.
- Geostat.ge (2014), *Total population by regions and ethnicity*, Available at:
<http://census.ge/en/results/census1/demo>, Accessed on: 21/08/2018.
- Geostat.ge (2016), *National Statistics Office of Georgia*, Available at:
http://geostat.ge/cms/site_images/_files/english/population/Census_release_ENG_2016.pdf, Accessed on: 16/01/2018.
- German, Tracey (2016), "Russia and South Ossetia: Conferring Statehood or Creeping Annexation?". *Southeast European and Black Sea Studies*, Vol.16, No.1.
- Geukjian, Ohannes. (2012). *Ethnicity, Nationalism and Conflict in The South Caucasus Nagorno-Karabakh and the Legacy of Soviet Nationalities Policy*. Uk: Ashgate Publishing Limited.
- Ghai, Yash (2000), *Autonomy and Ethnicity, Negotiating Competing Claims in Multi-ethnic States*, Cambridge University Press.
- Gurr, Ted Robert (1994), "Peoples Against States: Ethnopolitical Conflict and the Changing World System: 1994 Presidential Address", *International Studies Quarterly*, Vol. 38, No. 3.
- Hale, Henry E. (2008), *The Foundations of Ethnic Politics, Separatism of States and Nations in Eurasia and The World*, Cambridge University Press.
- Hedenskog, Jakob, Holmquist, Erika, Norberg, Johan (2018), *Security in the Caucasus, Russian Policy and Military Posture*, FOI, Swedish Defence Research Agency.
- Hille, Charlotte (2010), *State Building and Conflict Resolution in the Caucasus*, Brill.
- Hoch, Tomas, Souleimanov, Emil & Baranec, Tomas (2014), "Russia's Role in The Official Peace Process in South Ossetia", *Bulletin of Geography. Socio-Economic Series*, No. 23.
- Horowitz, Donald L. (1981), "Patterns of Ethnic Separatism", *Comparative Studies in Society and History*, Vol.23, No.2.
- Jenne, Erin (2004), "A Bargaining Theory of Minority Demands: Explaining the Dog that did not Bite in 1990s Yugoslavia", *International Studies Quarterly*, No. 48.
- Jenne, Erin K. (2007), *Ethnic Bargaining: The Paradox of Minority Empowerment*, New York: Cornell University Press.
- Jenne, Erin K. , Saideman, Stephen M. , Lowe, Will (2007), "Separatism as a

Bargaining Posture: The Role of Leverage in Minority Radicalization", *Journal of Peace Research*, Vol. 44, No. 5.

- Kolsto, pal & Blakkisrud, Helge (2013), "Yielding to The Sons of The Soil: Abkhazian Democracy and The Marginalization of The Armenian Vote", *Ethnic and Racial Studies*, Vol.36, No.12.

- Kruger, Heiko (2010), *The Nagorno-Karabakh Conflict , A Legal Analysis*, London & New York: Springer.

- Kurian, George Thomas (2011), *The Encyclopedia of Political Science*, Washington, DC: SAGE, CQ Press.

- Little, Andrew T., Zeitzoff, Thomas (2017), "A Bargaining Theory of Conflict with Evolutionary Preferences", *International Organization*, No. 71.

- Minority Rights Group, World Directory of Minorities and Indigenous Peoples (2018), Available at: <http://minorityrights.org/minorities/armenians-2/>, Accessed on: 16/07/2018.

- Minority Rights Group, World Directory of Minorities and Indigenous Peoples (2018), Available at: <http://minorityrights.org/minorities/azeris/>, Accessed on: 14/07/2018.

- Minority Rights Group, World Directory of Minorities and Indigenous Peoples (2018), Available at: <http://minorityrights.org/minorities/lezgins/>, Accessed on: 03/08/2018.

-Minority Rights Group, World Directory of Minorities and Indigenous Peoples (2018), Available at: <http://minorityrights.org/minorities/talysh/>, Accessed on: 28/07/2018.

- Nodia, Gia (2016), *25 Years of Independent Georgia Achievements and Unfinished Projects*, Ilia State University Press.

- Pearlman, Wendy and Gallagher Cunningham, Kathleen (2012), "Nonstate Actors, Fragmentation, and Conflict Processes", *Journal of Conflict Resolution*, Vol.56, No.1.

-Population Censuses in Abkhazia: 1886, 1926, 1939, 1959, 1970, 1979, 1989, 2003, 2011 (2011), Available at: <http://www.ethno-kavkaz.narod.ru/rnabkhazia.html>, Accessed on: 21/04/2018.

-Reuters (2007), Russia Closes last Military Base in Georgia, Available at: <https://www.reuters.com/article/us-georgia-russia-bases/russia-closes-last-military-base-in-georgia-idUSL1387605220071113>, Accessed on: 22/08/2018.

- Riegl, Martin and Bohumil Dobos (2017), *Unrecognized States and Secession in the 21st Century*, Springer International Publishing.

-Ritzer, George (2007), *The Blackwell Encyclopedia of Sociology*, Blackwell Publishing Ltd.

- Scruton, Roger (2007), *The Palgrave Macmillan Dictionary of Political Thought*, 3rd Edition, New York: Palgrave Macmillan.

- Siroky, David (2016), "The Sources of Secessionist War: The Interaction of

Local Control and Foreign Forces In Post-Soviet Georgia" *Caucasus Survey*, Vol.4, No.1.

- Smith, Anthony D. (1979), "Towards a Theory of Ethnic Separatism", *Ethnic and Racial Studies*, Vol.2, No.1.

- Stat-nkr.am, (Artsakh Republic National Statistical Service) (2015), Available at: <http://www.stat-nkr.am/en/-2015>, Accessed on: 14/09/2017.

- Statistical yearbook of Azerbaijan (2018), Demographic Indicators of Azerbaijan, State Statistical Committee of the Republic of Azerbaijan. Available at: https://www.stat.gov.az/menu/6/statistical_yearbooks/?lang=en, Accessed on: 09/08/2018.

- Sterio, Milena (2013), *The Right to SelfDetermination under International Law, "Selfi stans," Secession, and the Rule of the Great Powers*, Routledge, Taylor and Francis Group.

- Sussex, Matthew (2012), *Conflict in the Former USSR*, Cambridge University Press.

-The Ministry of Foreign Affairs of the Russian Federation (2017), *Press release on Foreign Minister Sergey Lavrov's Working Visit to Abkhazia*, Available at: http://www.mid.ru/en/foreign_policy/news/asset_publisher/cKNonkJE02Bw/content/id/2732530, Accessed on: 17/08/2018.

-The State Statistical Committee of the Republic of Azerbaijan. (2009), Available at: <http://www.stat.gov.az/?lang=en>, Accessed on: 12/09/2017.

- Weller, Marc and Katherine Nobbs (2010), *Asymmetric Autonomy and the Settlement of Ethnic Conflicts*, University of Pennsylvania Press.

-Wheatley, Jonathan (2009), "The Integration of National Minorities in the Samtskhe-Javakheti and Kvemo Kartli provinces of Georgia", *European Centre for Minority Issues (ECMI)*, Working Paper 44.

- Wolff, Stefan, (2013), "Conflict Management in Divided Societies: The Many Uses of Territorial Self-Governance", *International journal on Minority and Group Rights*, No.20.

- Yemelianova, Galina M. (2015), "Western Academic Discourse on the Post-Soviet De facto State Phenomenon", *Caucasus Survey*, Vol.3, No.3.

- Zurcher, Christoph (2007), *The Post-Soviet Wars: Rebellion, Ethnic Conflict, and Nationhood In The Caucasus*, New York University Press.